بعون صانع مکین و مکان و فضل خلاق زمین و زمان

[illegible]

۱۲۸۰

در مطبع نامی منشی نولکشور مطبوع طبع مقبول جهان شد

M.A.LIBRARY, A.M.U.
PE2954

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي ربط سلسلة نظام العالم بسياسة الإنسان
وناط توفيق رابطة بنائه بعروق العدل والإحسان فبهما قامت
السموات والأرض وما دامت بهما عمارة الأقاليم طولها والعرض ولذا
لما أرسل رسله الرسل واستبان بإقامتهما السبل قاموا وأقاموا
ما بقيامه وقوامه تقويم الأنفس العادلة وتعديل الأخلاق المائلة
وتخليص المنهج وتخليص المهج من كل غائلة هائلة إلى أن
بلغوا بإطفاء وهج الهوج وتسكين هيج الهرج الغاية القصوى

القصوى في المناضلة عن المدن الفاضلة ثم لما خلف من

بالاترا و سال تیراندازی از شهرهای بزرگ پس آنها که قایم شدند از

بعدهم خلفاء هم خلفاء الصفاء وألفاء الوفاء وناب كل

پس آنها خلیفهای ایشان خلیفهای باصفا و یاران باوفا و قایم شدند هر

في كل باب منابهم وأصيبوا إنما أصابهم حتى وصكوا

در هر مقدمه مقام ایشان نیک گفته شدند بانچه رسیده به ایشان تا آنکه جریح گشتند

منصبهم ونصابهم هووا وهفوا ابنهم هذين المتباينين

مرتبه خود را و اصل خود را عزم نمودند و هم خوردند پیوستن این دو از هم جدا

المتجانسين والسادين الأثنيين النصفة وأختها

و باهم یکجنس و هر دو غزال یعنی انصاف و همشیره وصل او

المتصفة بهذه الصفة فكسروا ونصبوا أعلامهما

که موصوفست باین صفت پس شکستند و قایم نمودن نشانها و هر دو

المرفوعة على عتو المتجبرة وجدروا بجمع قواعدهما الموضوعة على

که بلندست و نداهای تکبیران و بستند به بلندی بنیادهای آن هر دو که نهاده شده اند

أس المتكبرة فصلوات الله على أشرف

بر تکیهای شکستگان پس درودهای خدا بر گرامی‌ترین

المرسلين وأمجدهم محمد أكرمهم وأحمدهم ثم سلامه

فرستادگان و بزرگترین آنها محمد گرامی‌تر آنها و ستوده‌تر ایشان بعد سلام خدا

عليه وعليهم وعلى من اعتزى إليه وإليهم من خيارهم

بر او و بر ایشان و بر آن کس که نسبت خود کند بسوی او و بسوی ایشان از نیکوان

الخيرة وكرامهم البررة من هو من أهل

نیکوکار و بزرگان نیکوکار آن کس که آید از اهل

التقوى والمغفرة

پرهیزگاری و آمرزش است

و بنعت شبانگاهی سعادت افروز که از میامن توجه حضور فائض النور پادشاهزاده هفت کشور شهریار فریدون فر همایون اختر مهر ور داد گستر دهش پرور داور فیروز بخت فرخنده سیر مهر سپهر فرمان روائی و ملکرانی سپهر مهر داددهی و گیتی ستانی بانی مبانی جهانبانی انسان العین اعیان آفرینش مغز خرد روان کالبد دانش و بینش مربع نشین چار بالش فضائل اربع مسند گزین سریر تسخیر این بسیط مسبع صاحب نگین اورنگ سلطنت مکان و مکین منزل آرای تاج و نگین سرور زمان و زمین ابیات

زیبای سریر پادشاهی	شایان خلافت الهی
آن منبع لطف و عدل و احسان	زو بود وجود جود انسان
شاهان جهان طفیل بودش	اختری خواران خوان جودش

مروج اسلام و مربی مسلمین مقوم ایمان و مقوی مومنین سایه پرورد فروغ ظل الهی نامور دولت ازل آورد شاهنشاهی از مبدا و آثار فیض نامتناهی جامع صد دین و دنیا پرور دهی و دین پناهی ابیات

آن عین شهامت و کرامت	وآن محض حصافت و صرامت
[illegible]	داد از جهان جهان مهابت
عقل و هش و فکر و رای و تائید	داد و دول دین و دانش و دید

X. for interpretation see P. 4 marked X.

آن دستگیری تارک افراز افتادگان وآن به نیکوکاری بنده ساز

آزادگان آن جهان وجهانیان را بجای جان در تن و محل [illegible]

ومکان نور در چشم و منزلت چشم در سر * اشعار

آن اصل اصالت و نبالت — وان فرع امامت و رسالت

بر[illegible] — عرق شجر نژاد والا

یکسو شده تو هفت کشور — یکسو [illegible] روز محشر

آن یگانه نیر چارمین طارم سکر آن چون مهر انور چشم و چراغ *

این هفت منظر آن فروغ بخش چراغان این شمع [illegible]

آن سپهر [illegible] آن را روان و سایه [illegible] سر [illegible]

سلطان فلک سریر ملک سیر شاهزاده مرادبخش [illegible] الله

تعالی [illegible] حق [illegible] الدهر [illegible] بعبادت [illegible]

سعادت [illegible] برکت لیلة القدر [illegible]

و انجمن [illegible] بهشت [illegible]

[illegible]

[illegible] گرمی هنگامه هنگامی ست و بیان

بدایع [illegible] معانی [illegible] و انشا و اشعار و انشا مقابات را

مقام [illegible] هر باب و هر فن [illegible] قصص گذشتگان

سخن میگذشت واز عالم مالکات ملکی ملوک عالم خاصه در مادهٔ عدل وداد

که از شرایف خصایل ایشانست لطایف حکایات مذکور میگشت تا

تالهٔ سر رشته قطع وفصل و بحث و وصل سخن از هر مقوله و مقاله

مذکور داوران هر دوران پیوست و در سلسله ربط آن

سوق آنان تحریک شوق نمایان قطعاً از هم نگسست و چون آن

اثنا که معرض بیان معانی بدیعه بود در شمار محامد آثار بی پایان آن ستوده

کردار شایان گفتار شایسته بسیار گفته شد و در باب ستایش

داد و دهش باج ستانان تاج ده [illegible]

ایران شهر خاصه کیان و پیشدادیان انجامگیان ملوک

وسایر سروران ستوده سیر پیشی واستانهای باستانی رفت

واز محاسن آثار عدل و احسان خسروان آل ساسان که از

حسنات روزگار باستان بود قصب السبق سروری از دیگران

ربوده اند یکی از سخنها بمیان آمد تا رفته رفته سیاق سخن بمآثر

خورپرستی و حق ناپروهی و باطل نکوهی خداوند داد و دهش خداداد

کسری ابوالحجاج انوشیروان بن قباد رسید و سخن در صد احسنت

آثار خیر پی سپردی تا حمیده از سرگذشت آن پیشوای طراز معدلت

در نگذشت چند آنکه از حکایات عدل واحسان ساسانیان گفتگو

برخاست همانا خواست ازان منبع کمال معرفت نصفت سخن که تبدا
شده هم بران منوال ضمیر بیضا هی منتهی گشت و بنهایت جلالت پایگان
منزلت بار قرب که تقریب گزینان عرض بدایع و نتایج اندیشه بیان
مناسبات وقت مقال را از باریک بینی دقایق حقایق معرض
منظر دیده و امروز بر حق مقام را معرفتی بنما گزیده علی الحال
حبل متین بیان مبین را بتعریف گنجخانه جواهر زواهر نیکوی آن معنی
توقیعات کسروی پیوستند و در باب توصیف آن مجموعه جات
[illegible] معنوی ابواب اطرا و اطناب کشوده از دلیر هایی زبان
نبستند و آن دستور کلی ملکی و مالی کتابیست متضمن ابواب حکم و
آداب مدن از جمله سوال و جواب که موبدان و دستوران
بدستور کسری از سر هر مرادی از امور مطلب هر باب از ابواب خاصه
احکام و احوال حکمت اشتمال ازان صاحب نصاب کمال نصفت
پرسیده اند و جواب صواب قرین هر فصلی را در تحت آن بتوقیع که توقیع
یعنی خط خاص رسانیده و از جمله آن اسوله و اجوبه که هر یک ازان
باصحاب گنج شناسگان رایگانی ارزانست آنچه بزیور تدوین بهجت تزئین
پذیرفته یکی از بیگانه او همان عهد نشین آنرا بتازی از لغت پهلوی
و دری ترجمه بسر سیری نموده چون در همین این حالت

که انجام عرض آن مقدمات بدین مقالات کشید و خاتمه مقاله مسکی ختام
به مقام رسید بحکم این وثیقه جلیله اعنی قضیه صادقه مسلمه کل شی یرجع
الی اصله رای جهان آرای آن خردمند پیروز بخت بحصول منفعت
عام و وصول فایده تامه آن عبارت انام ترجمه آن فصول متینه و اصول
رصینه از لغت عربی بعبارت فارسی نزدیک بفهم و دور از وهم
با تعارف بی تکلف اقتضا نموده اشاره والا درباره اختیار اولی
بتولیت این کار بلسان سعادت حضور اعلی فرمودند و هم در اثنای
این ماجرا که روزگار بنای کار بر اساس سنت جاریه خود نهاده
از ترجیح مذهب مرجوح و اختیار تفضیل مفضول بحکم استحسان ترک
اولی در بعض النسب مقرر شد با وجود حضور اجلاء فضلا در درگاه
و در هر باب خاصه ارباب فنون آداب قرعه تفویض این شغل بجهت
بنام این ضعیف بضاعت لطیف بغضا محمد ملقب بجلال الدین
طباطبائی زواره‌ای عصمه الله تعالی عما یدنس نفسه الزکیه افتاد
و حالی امتثال مقالی که مشاکل حال و مطابق مقال آن لایزالی را اقتضا داشت
لایزالی بر حسب طغرای انفاذ یافت علاج هم بحکم آنکه اشاعت
آثار عدل و احسان سلاطین زمان ماضی که باعث تحریص و تحریض
پادشاهان عهد حال و استقبال است بر اتباع آثار ایشان بمنزله طاعت بل

بل عالی منزلت تراز توقیع ترتیب عباد نشست وازین راه گفته اند
که اتصاف بالاتی طاعتست و زمناعت برسم اقامت
مراسم اطاعت سمعاً و طاعةً بر زبان رانده بمقتضای امر گیتی مطاع
چندانکه توان اقتدار و استطاعتست بجا آورده بنیت توفیق
سرانجام این امر خجسته آغاز فرخنده فرجام از مبدا - فیاض فیض
اعانت درین شغل خطیر استعانت نموده بپرداخت این کار نازک
پرداخت آنگاه بر سبیل تکرار از متبات اهتمام این لغزشگاه سلجا
رقابت [illegible] ات التما نموده ابواب استعانت بوالا درگاه معاف
نیازمندگان که پناه و گریزگاه بامندگانست جل شانه گشوده چون از مقوله
سمالاتست که سماول ترجمه لغات از غلل و زلل مفوت و زلت که
خاصیت نقل عامه لغاتست بیکدیگر ایمن باشد. و چون خزاین
توانا بود که فصاحت چند از خواص سخن در مطاوی هر لغتی
از لغات خاصه کلام خاصان بآن منطوی میباشد که جز طباع
دقیقه رس اهل بلاغت آن لغت تا ادنی پایه مبلغ کمال آن
نیا رسید ستایرایع سیما سیمای اداهای نازک و اندازهای
بلند و قصدهای رسا و اشارات خفیه و تلمیحات دور آهنگ که
کاوش اندیشه همه جا رس آشنا نشان در عقد آن خوض نتواند نمود

چه جای کلک فطرت ناقص و فکرت نارس بیگانه منشان که از دقایق دقیقه
آن بعید جدا اسمی یا رسمی نشنیده اند و ماننده که عقایق تحقیق آن سودای سعی
بی‌دستی نفیده و نشاید این دعویست حال تصدیق ترجمهٔ این کتاب مستطاب
مستطاب که یکی از ائمهٔ فنون آدابست چه با آنکه در بنیاده داد سخنوری
داده رعن سحربیانی ادا کرده و در باره نقل آن عربی از دری بیانا شیوه
جادوگری بجا آورده لیکن بر دقیق منطوق حقیقت شیئا و غایت
غنک آشنا نبی نکات رقیقه بنابر تفاوت مراتب اختلاف لغات
[illegible] ذوات رسیده و با این معنی باید از اختصار او قرا از اقتصار برا مرتبه
ایجاز مخل که در حقیقت از اطناب ممل ناپسندیده تر است رسانیده چنانکه
در اکثر فصول توقیعات بلا اقل یک مقدمه منطوی شده و سائر
فقرات به مخل تا قید و ابهام که علت تشبیه و ابهام و باعث اخلال کمال
نقص و عیب است در کلام مشتمل آمد تا که در طی عوایم مطالب انجام
بعبارت غیر مانوس مجسیانه تغیر رفته و غرض از طول عرض این مقدمه آنکه
[illegible] و نشر [illegible] ناموس ارباب دانش و افشای شیون و عیوب [illegible]
[illegible] چه این معنی دلیل کمال بیمروتی و بیدردی و نشانهٔ سماجت عدم
[illegible] و ناجوانمردیست ع وتلك شيمة اللوم العليم كما يشهد به
علام الغیوب [illegible] و رو به راه معذرتست از عرض عذرات خویشتن

و چیست که از این راه در پیش نیست و در میان جامهٔ خام رقم و در سینهٔ
خاطر خطا اندیش و من ذا الذی لم یکن ذلک دابه او امسی من عثاره
دابته آدمی به سقوط و در صنلیت و من خلل از زلال نسیانی هست و هبوط
در سفلیات نقص و زلل از خصال انسانی چنانچه خالی بودن از امثال
این چنین هفوات از حیطهٔ دایرهٔ مقتضی طبایع اصحاب وجود امکانی چه جای منهاد
بشری بیرونست فلیعذر امرء هذا دأبه از پیشینیان و خویشتن بار زیاده
نسخ متداوله و اختلاف لغات آنها که بسبب علام ناسخان
اغلاط و زیادات و تصحیف الفاظ و تقدیم و تاخیر فقرات عبارات بود
الله پیش رفت مقصود و تمهید راه قصد معهود ساخت و بجست تحریر
تقریر مقاصد و توضیح و تبیین مقدمات بل تتمیم و تکمیل مطالب به
اضافهٔ الفاظ و افزایش و تفصیل مجمل و بسط مطوی کشود و در آغاز
این ابواب و فصول باندازهٔ حصول توفیق در باب نوع اتمام و وصول بانجام
شروع نمود فله الحول والقوة من ضلة الاماثل
و مالکه التوکل فی المبادی والعواید ومنه
الیه الخلل فی القول والعملیات
یالله حسبی نعمی وصلوته علی رسوله
الامین و علی آله الغر المیامین

و بباید دانست که موجب جرأت و جسارت دستوران دوالشوران درگاه در باب عرض این فصول مرفوعه که در معنی اصول موضوعه فن داوری است و دستوری خسروی بوده تا مگر استفسار خواص با شیب استفسار خصوص کوائف پرستندگان و عموم بندگان و پرستندگان درگاه گردد و بمطالعهٔ آن فصول سبب اطلاع حق پژوهان بر حقیقت اصول آن و استنباط فروع از آن شود و بهانا باقتضای مناسبت این سودمندنامهٔ خردپسند که نسخهٔ آثار حسن سلوک ملوک راست هنجار و منشور ادار پیروی است آن بندگان درست رفتار است بدستورنامهٔ کسروی ازین راه که عدد حروف آن با تاریخ شروع ترجمه موافق است موسوم آمد و موجب این سؤال و جواب چنانچه گذشت مترجم در مقدمهٔ آن کتاب میگوید آنچه حاصل ترجمهٔ آن بپارسی است اینست انوشیروان بن قباد بن فیروز از پیش قدمان ملوک فارس از همگی خسروان در جلالت رای و اصابت رویت پیش و در صواب تدبیر و حزم سیاست در پیش بود و از جمله مستحسنات امور او این بود که باوزرای خود بحکم مقرر داشت که هرگاه ایشان را باری از امور خیر بامور سازد همگنان بتکمیل استعجال نخست در مقام امضا سبب تنفیذ آن شده آنگاه از سبب حیثیات آن استخبار

توقیعات کسری

استغبار روا استعلام نمایند تا اعلام شهریار یکباشی ماهیت آن که از
راه دانستگی حقیقت خیر و شر و تمییز معروف از منکر بود مداوه ازل +
دلائل معرفت او باشد به حقائق معارف و احدل شهود بر کمیت
و کیفیت دانش آن عارف و احاطه اطلاع آن خرد و به مواقع
نیک و بد موافقت خیر و شر و اگر بر تقدیر محال بامری بهینی یا یکی
که با احتمال دور بد بشری از شرور اشتمال داشته باشد مامور گردد در
باب استغنا و استغبار از اسباب آن اگر چه بتکرار اسجا مراجعت
نمایند و از هر راه کرده به درآمده از معاودت پرسش باز نیابند
تا بحتمی مقبول که بدان سبب انفاذ آن امر معوق مجوز آید ایشان
نمایند اکنون ما چندی مؤامره از موامرات و توقیعات او را که بما
رسید فراهم آوردیم و چون تا آن وقت که ما را این اندیشه فراز
آمد هیچیک از آنها از لغت پهلوی بعبارت عربی مترجم نشده بود
چندانکه ما را ممکن بود آنها را از برگزیدترین لفظی و شایسته ترین آنها
بحسب اشتمال بر معنی و اقرب آنها بالفهم سامع مترجم نمودیم و بالله
التوفیق و هذا اول فصول التوقیعات الموقعة الکسرویة
مرفوع جمهور عوام انام از درگاه خسروی در خواه اظهار
باعث تکرار عفو از مردم گناهکار با وجود ارتکاب معاصی پی در پی

توقیعات کسری

می نماید توقیع گناهکاران در مرتبه بیمارانند و ملوک بمنزلهٔ
طبیبان چاره گر عنایت چه تغیر مرض مریض را از معاودت علاج ناگزیر
ستمگر را نیز همواره بازگشت عصیان ناسپاسانرا از عفو مستغنی نمی سازد
مرفوع در جمیع اسیران روم بعضی کودکان بوده اند آیا مقدور نیست
فرمان خدایگان چیست توقیع چون نشئهٔ عاطفت و شفقت برسید
در میان آن آن همه تار رسیدگانرا انجمعی که بکناترا امانت و دیانت
اتان وثوق باشد بسپارند که در همه راه با همراه رقت و ترحم ورزی کسلوک
آشناترین خصال خواص ملوکست سپرده و بروم برحمگی بیاد
خویشان ایشان رسانند مرفوع صامت اموال یعنی سیم و زر
فلان کشت ورزی که ثمره آبادانی مملکت خاص اوست از عامهٔ اموال
خزائن خاصه خسروی بغایت افزونترست توقیع مال او در بیت المال
است بواسطه آنکه عمارت بلاد عمارت است انتهی کلامه منیعه
اموال مذکوره اگرچه در عامه اوست فی الحقیقت در خزانه ماست
چه آبادی ممالک بعینه آبادی ملک ما و مال رعایاست که مالیات خود
اند ملک مملوک بحکم عقل و شرع ملک مالک است مرفوع برخی از
امتعه سالار پاسبانان شهر بلدرا از بیرون سفت خسروانی شهر
پنهانی برده اند توقیع هر آنکه پاسبانی اموال خزینه خویشتن از

نمایید چه راست تقویس نفیسه خسروانرا چگونه نماید مرفوع بجهه سبب

پیوسته فکر سرعت زوال دنیا و فرط استعمال فنا مرآن بر زبان حقایق

بیان سپرده توقیع بموجب آنکه دی درین زودی خزوا بود و امروز

زیر پیست که دی خواهد گشت مرفوع الملک ناده ترتیب املاک خسروانی

بسی از دهقانان که در جوار ضیاع و عقار او بوده اند از روی غصب

و جور تصرف درآورده توقیع بجهه ورود منشور عدالت سطور

تمامی اراضی مذکوره را ازان سست خرد مسترد نموده بارباب آن

رد نمایند و از املاک خاصه او انچه در جنب اراضی آن ستمدیدگان

واقع بوده باشد بجرم این امر شنیع از وارث ممنوعه بجدال

و نزاع تملیک آنان نمایند تا اینمعنی سبب تادیب سایر غاصبان و تنبیه

ستا مسر خفته خردان گردد مرفوع عامل فلان ناحیه مبلغ صد هزار درم

از جمله خزاین خاصه بدون حکم بر جماعه محتاجان تقسیم نموده توقیع

رافع مضمون این فصل خیر تضمین بداند که این امر مضمون از دایره

فرمان ما بیرون نیست مناسب این است انچه در عهد پادشاه گیوان

سپهر نصر فر عهد کلاه نورالدین جهانگیر شاه خلف پادشاه هفت کشور

جلال الدین اکبر پادشاه صاحبقران گورکانی مرفوع یافته چنانچه

مشهور است که بعرض والا رسانیدند که در بنولا مشتی +

ابلیس منش پیشه تلبیس فرامش گرفته باستظهار مهارت در حرفه
حکاکی شبیه نقش خاتم مهر نگین پادشاهی را بدست آورده اند و
بدین دست برد بنیان فرامین خلاف مضمون درست نموده بدستیاری آویز
آن احکام لباس لیس از عملداران نواحی بلاد در دست راویست واجب ساخته
کلی گرفته اند و بصورت شایسته قطع و قلع ایادی و عیون
بل ضرب اعناق و شق بطون اند پادشاه از روی فرط فضل
و احسان فرموده اند که چون مهر شاهی مارا وسیله روزی خود ها
ساخته اند همانا همگی را بموجب حکم جان مستطاع ما گرفته اند اکنون چون
این معنی را در صورت فرط ضرورت و غلبه افتقار و اضطرار اختیار
نموده اند بعد از تنبیه و تادیب بمصالح هوش افزا و ظهور آثار
توبه نصوح مبلغی معین بصیغه مدد معاش از سرکار عالی بنام هریک
مقرر دارند مهر توقیع خازن خزائن خاص معروض میدارد که
از فرط اعطا و انفاق خسروی اختلال کلی در اصول جمعیت
بیوت اموال راه یافته توقیع خداموش بالست نه بخل لو تمول
جامعیست نه جزو یکی همت تو تا مستغنی از اعانت تو ازما فزانست
و بر شما فرمانبری انتهی کلامه تقریر این توقیع آن است که عطیه کبرا
جناب کبریایی موجب توفیر و تکثیر خزائن ملکوت است نه موجب قلت اموال

وراستن کشور و عدل عام و احسان تام شهریاران فرمایم آرند
و دینار و درم بهشت نیز بزرگی خرد و کوشش بسی بسیاران و بیرون
عنایت حضرت یعنی معنی عالیشانه سائر وادیگر اینرا از قصبه نیکنگان
و راسم رخیر مستغنی ساخته پیرایه از ماست امر باشاعت موجبات
عدل احسان و بر مردمان بذل الطاف و بیرون فرمان
مزروع همان ورد ناظر عمال اعمال فارس بگره فرو گذاشته
سر عامل انهوائر و سال بیست و نهم جلوس ده باره هشت هزار
و [illegible] باشد واجبی همه سال از محال تحصیل کرده
و همگی را بخزانه عامره فرو داده بوده توقیع تمامی اموال مذکور را
از خزانه خاص بسائر محال مزبوره نقل نموده بصیغه تبدیل پرداختن
آنها از فقیر و غنی و ضعیف و قوی رد نماید به توفیر خزانه یا موال
رعایا به رغبت نا واجب بمنزله اندودن بام منازلست که
کندن اساس چاره دیوار آنها انتهی [illegible] اثر
مذکور ست [illegible] عبارت [illegible] الدین
سعدی شیرازی این گوهر [illegible] را که [illegible] المستعصم [illegible]
[illegible] بستایش [illegible] قصد نموده آنجا که فرموده قطعه
از رعیت شهی که مایه ربود * پای دیوار کند و بام اندود *

مرفوع گروهی از بیابانیان کرد در لباس تملق و چاپلوسی بآن
درگاه پناه آورده اند بعزم آنکه شیبان بحیله گری و عیاشوشی
توقیع هر آنکه از طغیان بر روز زیاده عصیان زیاده بچه اندیشی
تیره درونی بر روی کار نیفکند و ابراز عداوت باطنی نکند عقوبت
ظاهری باید یابد گردد مرفوع فلان مرد از ... رها
الرجایت از متصدی خزانه انفاق در باب ایصال خرجی که بیا
صله بآن قسم آوازه درگاه رقم شده بود از درگاه باز تا حال تاخیر کا
شکایت کلی وارد توقیع از متصدیان ...
اهمال نفس نه دهند تا ده مان نفس واده هنر ... حقیقت
عطا حضرت حقیقت جل شانه چنانچه حق عطا بدو رسانند مرفوع
از جد راه اهمر خیر بیان فلان از سعادت قرب درگاه شده توقیع
در میثاق خطیه کبرای ایشی از خودی شد باب کبریائی وقت
رزوف حقیقی جلبشانه که مثال مجموعی ایران درگاه ...
منظور پیوسته مرفوع جمعی از اهل ... خود آرائی درگاه در باب
میل شهریار باستماع سخنان حمله اخبار و نقله اسرار و ... افکار
بسیار دارند که راه یافتن این گروه عیب نزدیک را در پیرامون بساط
قرب نهایت دور از کار بسیار زند توقیع انتظار تقصیر ... مداخل

مداخل روشنائی اند منازل مظلمه و بیکار روزن خانه که روشن
نباشد. با وجود احتیاج بروشنائی همانا ندر وجود مستند. و چون دانش
نداشته باشد مرفوع فلان سالار سپه پندارد که از همگی اطعمه و
اشربه اسپه ملک را کند آن خواهش منش زیاده است خویش را
از آن منش باز میدارد. توقیع سزاوار خورده آنست که خویشتن را
از افراط میل بمرغوب طبع نگاه دارد تا از بداد ابداً انچه نامکروه طبیعت
است بی نیاز گرداند. مرفوع فلان از نژاد اشرف نجلی پاسم
اسلاف [illegible] چهار هزار دینار سالیانه [illegible] از
دیوان [illegible] الماره ممنوده می نماید که از دواوین
آبای ملک بطبق این مثال ناطق سلسله امضا قطعا از هم
نگسسته و از آغاز جلوس میمون تا اکنون سررشته ممتد
این اقطاع سر بانقطاع پیوسته. توقیع
فرمان نافذ به تنفیذ این مثال نجابت اشتمال اصدار یافت
تا که ابنای سعادت یار ابنای کار بر این مبنی نهاده و از
انقضاء اوامر آبای خود ابا نمایند. مرفوع در مقولا امروالا
شهر یار صدور یافته که بجهت تولیت امر سیاست اشرار
و پاسبانی شهر و دیار مرسی معامله [illegible] کاروان *

اعتبار مزود و حقیقت او را معروض دارند اکنون همگی مردم روزگار
دیده فلان ستوده مرد آزموده را پسندیده و تصدی شحنگی میدهند
توقیع کار گزاری این شغل نازک را از چهار امر کیاب ناگزیر
ناچار است اول دشمنی بالذات با اشرار دوم رسائی طبع بغور
هر امر و کاوش کنه حقیقت هر کار سوم نهایت شدت ذاتی و
درشتی طبع بر مردم ستمگار چهارم نرمی و تنگدلی و علی بر ضعیفان
کم آزار و این آرمیده مرد سنجیده شایسته کاربرداری دیگر اشغال
سرکار است نه این امر دشوار **مرفوع** سپهبد غلط استطلاع سبب
عزل فلان از منصب قهرمانی یعنی قیام مهمات کارخانجات خاصه
مینماید **توقیع** موجب این امر واجب خیانتی است که در حقوق
اهل استحقاق که بوساطت اتفاق تا انحراف کلی شیفتگان
خدمت از حقوق خود یافته بودند روا داشت و ازین رهگذر نقص
در ادای دین دست دولت اهل زوال نقص در بنای دین و دولت خود
راه داده و پیداست که قهرمان خاین باعث اضاعت حسب و نسب
بجمال خصائل و کمال فضائل پادشاه باشد **مرفوع** سلغ انفاق
و اعطا روا دیده وکیل خرج سرکار خاصه خسروی از مرسوم مقرری
او بغایت زیاد گشت چندانکه میتوان گفت که بیرون از اندازه عادت

توضیحات کسری

٣١

عادتیست توقیع در صدور تیکه آب از نهر جاری باز دارند اگر
جا بجا در مجاری آن نداوت و رطوبت قلیل باقی نماند بر آئینه
وجوه مصارف او که بزعم مدعیان از مداخلش فاضلست خیانتست
بی اندازه و بدبختی تازه روی آرد و این رسوم او بر سبیل ناشتی و مجرائی
گشته جاری ست مرفوع از جمله اهل نوبت که در پناه این درگاه
اند جمعی کثیر را بسبب کمیابی اسباب معاش پریشانی بسیار
دریافته و تضییق طریق روزگذاری ساخت راحت را بر همگنان
تنگ تنگ گرفته توقیع همگی این جمع پریشانرا لطفیات ارزانیست
باو کار رعایت و حمایت نمایند و بیکبارگی اعانت و
اعانت موثت گران جانی خلطه ظاهری و باطنی جوع و عریانی
را از ایشان مرفوع دارند مرفوع بهرمون سالار سپاه خاص
سواری شهریار را در موکب قلیل انکار بسیار مینماید چه بضرورت
ظاهر ست که در امثال این صورت از خبث باطن دون نشان
بیکیش بهیچ وجه ایمن و مطمئن نتوان بود توقیع چون عموم عدل
شمول احسان بالخاصیت دوست و دشمن را یکسان مینماید باید
که خاطر به اندیشه عامه اولیا دولت خاصه بهرمون بسبب خطور
احتمال خطر و غدر و کید بد اندیشان از قید خیال پریشان بر آید

مرفوع در معرض بیان حقائق بزبان حقائق بیان رفته که هرانکه
توانگری و توانائی خود را داشتن بر ملوک مباهات نماید همانا نفس خود را
نزور و زر عرضهٔ هلاک و نهبهٔ خطر ساخته باشد توقیع چه بکیف ملوک
این امر شگرف یعنی نفس و مال و قوت معرض تلف درآید
مرفوع متولی امور خزائن عامره جمع معلی بعرض والا میرساند
که درینولا فرط اخراجات و عطیات متوافره که براوائل درجهٔ اسراف
اشراف وارد و استیفاء اکثر خراج ممالک مسعود و منقود چندانکه
بدسخت نشین کنج خاسنار و دیرینه که از ملوک ماضیه و از منهٔ خالیه باز
مانده خالی گردیده توقیع خزاین سلاطین و اودیشه و بخشش آئین دریم
خالی از بخشش تهی خالی نگردد چه سرتاسر گیتی بمنزله بیوتات اموال پادشاهان
عالی شانست و سایر رعایا و برایا در مرتبه گنجوران ایشان مرفوع
موجب تفتیش شهریار از کنه هر چیز و اصل حقیقت هر کار چیست
توقیع نتیجه کاوش عمق امورانست که او ایشان تا تا شیم تغیر و نقاب
حق بچهره که منقلب گردد بگردیم انتهی و توضیح این توقیع آنست که
وصول اند عذر رسی بازنشاه و دیگر با صول امور موجب تمیز حقیقت
کما هو حقه از ماهیت باطل ابهی و ثمره این تحقیق آنست که نخست
خود بر وفق علم خود براستی و درستی عمل نماید و رعیت را بعضیتها

یا باکراه به متابعت آثار حق کمر بسته بران ثابت قدم سازد چندانکه
همگی ورزها همه گاه بمیل حق مایل باشند و از تقلب بجانب باطل اجتناب
نموده از پیروی حق سر نتابند مرفوع قلت وعده ملک
با وجود کثرت عطا موجب کدا ئین مملکت است توقیع
پادشاه صاحب خزانه که او را از هیچکس خوف و از هیچ
جا رجا نباشد باید که وعده کم کند و عطا بسیار نماید انتهی
یعنی سزاوار رتبهٔ پادشاهان صاحب اقتدار آنست که
کم وعده بسیار عطا باشند چه تجویز دادن وعود در صورت
عدم اسباب دهش فی الحال می باشد با وجود امید حصول
در عهد استقبال با بیم موانع جود و این هر دو معنی در صورت
استقلال شهریاران و استیصال عقبات دولت
و اقبال ایشان مفقود بلکه ممتنع الوجود است مرفوع
بهیچ وجه سمت مقصد را در جلگی لشکر کشیها فضیها از
همگی معتمدان نهفته میداشتند توقیع بجهت آنکه ماده خوف
رجا در همگی اطراف و ارجا از جمیع وجوه و جهات زیاده گردد
مرفوع از چه راه در بعضی از اسفار اعلان و اظهار سمت توجه نموده
بهیچ وجه اخفا و استتار آن روا نمی دارند

توقیع تا مرسم دو لتخواهی اهالی آن صوب عالی زیاده گردد و
از والیان آنجا دور و دراز دستی کمتر رود هر روز بسبچه وجه
امر عالی نافذ بر خلاف سابق در بارهٔ منع بار فلان فقیه از
انجمن مشورت و اطلاع بر اسرار مهمات دولت نفاذ پذیرفته
توقیع ازین رو که هوا را برای خود مسلط ساخته انتهی و مبین
اینمعنی آنست که چون آن بیهوده رای بیرون آرای بر خلاف
ظاهر مغلوب نفس قاهره بوده و مقرر است که این صنف
از مردمان نامردم که سلطان هوای طمع بر رای خرده گرای
ایشان غالب می باشد هر آئینه قرار و اوریت عملشان مطاع
غلط آید و بهیچوجه صلاح خیراندیش ایمان طبعان از ایشان مرفوع
سبب مرحمت اقطاع امد و ستور غال هر یک از پرستاران
خاص با وجود تواتر انعام عام و جریان مرسوم مقرر چیست توقیع
تا در نفوس همگنان جا می گیرد که اولاد و اعقاب ایشان در حیطه
حمایت و حوزهٔ رعایت خواهیم داشت انتهی یعنی هرگاه این
قضیه جلیله در نتیجه همه از قرار واقع استقرار یابد که در هیچ حال
از باز ماندگان ایشان غافل نخواهیم بود هر آئینه از رگ و ریشه
منسوبان و خویشان خویش خاطر اخلاص اندیش مشوش نمی گردانند

۲۱

عادتست **توقیع** در صدور تهیه آب از نهر جاری باز دارند اگر
جا بجا در مجاری آن نداوت و رطوبت قلیل باقی نماند بر آیینه
وجوه مصارف او که بزعم بد عیان از مداخلش فاضلست نهایت
بی اندازه و بدبختی تازه و الا از زواید مرسوم او بر رسم ماضی و مجرائی
حسب جاری ست **مرفوع** از جمله اهل بیوتست که در پناه این درگاه
اند جمعی کثیر را بسبب کمیابی اسباب معاش پریشانی بسیار
دریافته و ضیق طریق روزگذاری ساحت راحت را بر همگنان
نیک تنگ گرفته **توقیع** همگی آنجمع پریشان را کفایت و تقویت
ما و گرامی رعایت و حمایت نمایند و بسیار می اعانت و
اغاثت متونت گران جانی خلطه ظاهری و باطنی جز سنخ و عریانی
را از ایشان مرفوع دارند **مرفوع** همچون سالار سپاه خاص
سواری شهریار را در موکب قلیل انکار بسیار می نماید چه بضرورت
ظاهرست که در امثال اینصورت از خبث باطن دون نشان
بدکیش به هیچ وجه ایمن و مطمئن نتوان بود **توقیع** چون عموم عدل
شمول احسان بالخاصیت دوست و دشمن را یکسان مینماید باید
که خاطر به اندیشه عامه اولیاء دولت خاصه همچون ما بسبب خطور
احتمال خطر و غدر و کید بد اندیشان از قید خیال پریشان برآید

توقیعات کسری

عرض فروع در معرض بیان حقایق بر زبان حقائق بیان فرستد که هر آنکه
به توانگری و توانائی خویشتن بر ملوک مباهات نماید همانا نفس خود را
به زور و زر عرضه هلاک و نهب خطر ساخته باشد توقیع چه بکیرد ملوک
این همه امر نگرفت یعنی نفس مال و قوت معرض تلف در آید
عرض فروع متولی امور خزائن عامره جمع معلی بعرض والا میرسانند
که در مینولا فرط اخراجات و عطیات متوافره که بر اوائل در جها اسراف
اشراف دارد و استیفار اکثر خراج ممالک بمعاونه شود و چندانکه کار
دا استخراکشیده که گنج خانها و دیرینه که از ملوک باستان
مانده خالی گردد توقیع خزاین سلاطین داد و دهش این دریچه
عالی از بخشش و بخش خالی نگردد چه سر تا سر گیتی بمنزله بیوت اموال و خزاین
عالی شانست و سایر رعایا و برایا در مرتبه گنجوران ایشان عرض فروع
موجب تفتیش شهر یار از کنه هر خبر و اصل حقیقت هر کار چیست
توقیع نتیجه کاوش عمیق امورانیست که ما و ایشان تا باشیم متصرف و تقلب
بعق بهر سو که منقلب گردد نگردیم انتهی و توضیح این توقیع آنست که
وصول ائمه عوز رسی بادشاه و دیگر با جهول امور موجب تمیز حقیقت
تمام ماهیت حقه از ماهیت باطل گماهی و ثمره این تحقیق آنست که نخست
خود نیز بروفق علم خود براستی و درستی عمل نماید و رعیت را برغبت با

با پاکزاده بمتابعت آثار حق وابسته بران ثابت قدم باز و چند انکه
همگی در همه گاه بسبل حق مائل باشند و از تقلب بجانب باطل اجتناب
نموده از پیروی حق سر نپیچاند مرفوع قلت وعده و ملک
با وجود کثرت عطا موجب گدائین مملکت است توقیع
پادشاه صاحب خزانه که او را از هیچکس خوف و از هیچ
بار جا نباشد باید که وعده کم کند و عطا بسیار نماید انتهی
یعنی سزاوار رتبهٔ پادشاهان صاحب اقتدار آنست که
کم وعده و بسیار عطا باشند چه تجویز دادن وعود در صورت
عدم اسباب وهش فی الحال می باشد با وجود امید حصول
در عهد استقبال یا بیم موانع بود و این هر دو معنی در صورت
استقلال شهریاران و استیصال عداوت و آلهٔ دولت
و اقبال ایشان مفقود بلکه ممتنع الوجود است مرفوع
بهیچ وجه همت مقصد را در جملگی لشکرکشیها و نهضتها از
همگی معتمدان نهفته میدارند توقیع بجهت آنکه ماده خوف
و رجا در همگی اطراف و ارجا از جمیع وجوه و جهات زیاده گردد
مرفوع از چه راه در بعضی از اسفار اجلان و اظهار همت توجه نموده
بهیچ وجه اخفا و استتار آن روا نمی دارند +

توقیع تا مراسم وظیفه خواهی اهالی آن صوب حوالی زیاده گردد و
از والیان آن سخن دور از دستی کمتر رود هر توقیع بهیچ وجه
امر عالی نافذ بر خلاف سابق در بارهٔ منع بار فلان نقیه از
انجمن مشورت و اطلاع بر اسرار مهمات دولت نفاذ پذیرفته
توقیع ازین رو که هوا را برای خود مسلط ساخته انتهی و تبیین
اینمعنی آنست که چون آن بیهوده رای بیرون آرای بر خلافت
نمود ظاهر شد غلبهٔ نفس قاهره بوده و مقررست که این صنف
از مردمان نامردم که سلطان هوای طبع بر طبیعت غلبه گرای
ایشان غالب می باشد هر آینه قرار داد و روش همگنان غلط
غلط آید و هیچوجه صلاح خیر اندیش اینان را نشاید هر توقیع
سبب حرمت اقطاع اند و سیورغال هر یک از پرستاران
خاص با وجود تواتر انعام عام و جریان مرسوم مقرریست توقیع
تا در نفوس همگنان جا می گیرد که اولاد و اعقاب ایشان را در حیطهٔ
حمایت و حفظ رعایت خواهیم داشت انتهی یعنی هرگاه این
دقیقهٔ جلیله در متخیله همه از قرار واقع استقرار یابد که هیچ حال
از بازماندگان ایشان غافل نخواهیم بود هر آینه از رگ و ریشهٔ اهوا
و سودای خویشان خویش خاطر اخلاص اندیش تشویش نمیدارند

بمیدارند و چون تزلزل را در بنای ثبات عقیدت جای ندادند

اندیشه را از زمین تفرقه بر سر آرند مرفوع از سبب واگذاشتن

نگاه داشتن اولاد ذکور سوال مینمایند انتهی یعنی عدم پرداخت

شهریار بشاهزادگان با وجود استعداد و استحقاق تربیت خداداد

چنانچه شایان مرتبه ایشانست جای تعجب و تحیر اندیشانست

خاصه فروگذاشت و منع از مخالطت و معاشرت عامه فرومایگان

که منهی ازین امر ناشایان از همه بیشتر ناگزیر وقت حال و دولت

عهد استقبال ارباب دولت و اقبالست توقیع تا تجربه زمانه

نموده احوال روزگار باز نشناسند انتهی توضیح این ابهام آنست که

ملکزادگان را در تغییر ایجالات تجربه اوضاع و احوال زمان و دنیا

روی نماید و آزمایش نهان و آشکار ابنای روزگار که معشر

آن عموم اهل دول خاصه اولاد ملوک ابنایت در کارست جبر

بآمیزش اصناف مردم بر اختلاف طبایع همگنان از فقیر و غنی

و ضعیف و قوی دست نمیدهد مرفوع بسبب موجب فلان

بضعف و وهن قوت و قدرت و سستی رای و بستی خیالات منسوب

داشته اند و بدین سبب در انجذول و مغلوب و اگذاشته توقیع

از آنکه قبل از شکوه نمودن با آن ناشکایت نبوی خدا اتقیاسے

پرده انتهی یعنی پیش از انکه راه استغاثه ببارگاه گشوده از ما شکایت

نماید بدرگاه خدای عز و جل از ما شکوه بموجه نمود و پیداست که آنگونه

کردار دلیل عجز و ضعف مردم بود از عدم معرفت راه چاره و شناخت

روی کار است مرفوع بجهه موجب فرموده اند که بر پادشاهان عالیشان

واجبست که ترحم ایشان بر کافهٔ مردم عموم داشته باشد و در بعضی از اعیان

حجابت ایشان شدید نباشد انتهی و تقریر این مرفوع آنست که عنایت

عام و رأفت خاص ملوک و طریق حسن سلوک با عوام و خواص

اقتضاء آن دارد که در همه حال دیر بار و دشوار حجاب نبوده گاه گاه

همگنان را بفوز مامول در رخصت وصول درگاه اختصاص بخشند تا بحکم

وجوب تسویه که مقتضای عدل و احسانست سهولت بار بر اهل

قرب و بعد یکسان شده و شواری خروج و دخول بر همگنان

آسان گردد و راه یافتن در دولت ایشان و مردم پریشان ببساط قرب

ایشان دشوار و دور از کار نباشد. توضیح بجهت آنکه منع

مردم بار طلب از درگاه ملوک همانا ره بر اه ساختن آمال و آمال

همگنانست بر ابری دشمنان انتهی و توضیح این ابهام آنست که از

جانب ملوک ابواب آسانی رخصت وصول درگاه و دخول بارگاه

خود بگاه بار بر روی محتاجان برفع حجاب بگشتن همانا گشودن درهای

یعنی. بر روی محتاجان که حاجت رفع حجاب دارند چون پادشاه هنگام بار عام ابواب آسانی و رخصت وصول و

دخول بگشایند همانا ابواب درهای حاجت عامه و سپاه و رعیت بلکه باب نیازمندی اولیای دولت هم

بسوی درگاه دشمنان مملکت و سلطنت می بندند

در ابلاغ حاجات عموم سپاه و رعیت بل نمودن راه عرض نیاز
خصوص اولیای دولت ابد مدت بسوی درگاه اعدای ملک و ملت
مرفوع مرزبان ولایت سیدان بگمان عدم زکت از علت
عزل بقصد استبصار استفسار مینماید توقیع
مردان کار و مردمان عمله از بمنزله آلات حرب و ادوات
پیکار اند که بنگاه بیکاری همگی را در نیام جا داده با اهتمام تمام
نگاه دارند تا آنگاه که متقاضی مصلحت وقت جواب مند بکار در آرند
و بدین مثابه اعمال مقتضای صلاح حال در ساخت اعتزال انشراح
جا داده در نگاهداشت ایشان فرو گذاشت نمایند و در صورت
ضرورت استعمال ایشان مستظهر و ممتنان ساخته در کمال اشتمال اکرام و احترام
کار فرمایند که هر دو صورت جانب التزام شکر گذاری و خرسندی است
نه مقام عدم خوشنودی و شکایتمندی انتهی و نظیر حاصل
توقیع مذکور است قصه دستور صاحب تدبیر و صاحب خامه و
شمشیر محمد بث وزیر یعقوب خان آخرین والیان کشمیر که
زمینداری آن سر زمین آسمان نشان از دو کلاه پادشاه
فلک جاه خورشید نشان مالک رقبه گردنکشان جلال الدین محمد
اکبر بادشاه صاحبقران انتقال یافت و شرح جمله از ان اینست

که چون بعد از ارتحال یوسف خان پدر یعقوب خان مزبور میانه او و
ابنای اعمامش معامله از وفاق به نفاق انجامید و بدان سبب کار
امرا نیز از اجتماع با فتراق و شق العصا و خلاف و شقاق کشید و
مدار کار بی پرگار او از مدارا در گذشت و مواقع خرق که رتق آن
از احاطه دایره امکان بیرون بود بر رافع فراخ گشت ناچار
از مواسات بتنگ آمده بر سر تهیه جنگ رفت بالجمله از طرفین [illegible]
اظهار مضمر بر روی کار انداخته کینه نهفته آشکار و فتنه خفته بیدار ساخت
و در ما بین بسی محاربات وقوع یافت و اهل نفاق با آنکه از ابطال
رجال بودند بحکم الحرب سجال گاه غالب و احیانا مغلوب میشدند
و چون یعقوب خان در صدد برامر از وزیر خویش باسباب سعایت دولتخواهان
بد اندیش بکمال تفرقه خاطر و تشویش اندیشه داشت و بعلت نفاق
منشی مغرور از همه ستیزی اتفاق آن مردانه مرد فرزانه محروم و مایوس
شد چندانکه عاقبت از فرط غلبه توهم بیجا از جا در آمده آن [illegible]
وزیر سعادتمند را یکچند نظر بند و چندگاه در بند محبوس نگاهداشت
مع هذا هر دفعه که عرصه جنگ بر وی تنگ میشد میدانست که اگر پای او در میان
نباشد یکباره کار از دست میرود و از روی اضطرار باطلاق او ملتجی
شده ایمان غلاظ و شداد از طلاق و اعتاق بمیان می آورد

می آورد و بدین دست آویز متین سند رشته اتحاد او و شایق و میان
بدست میگرفت و چون او مطلق العنان شده بجمیع همگنان [illegible] فرد
می گشت اهل خلاف بمجرد استماع اسم او اعنه انصراف را انعطاف
داده بوادی گمنامی و ناکامی می شتافتند و هر بار که کار بیشتر ازین
او نه بر حسب دلخواه بپایان می آمد دیگر باره حریفان نادان و لجوج
ستمگری و تحریک فتنه چندان تحریک سلسله بدگمانی او میگشتند که
از ان عالم خرد منشی که در فنون تدابیر و سیاست مسلّم بود امید آن
نامی معلم اول می شایست مجنون آسا مغلول سلاسل [illegible] چون
این حرکات ناهنجار بشآمت نفاق نادان و لجوجان که خود را خواهان
دولت او وانمی نمودند چندین نوع اتفاق افتاد و این امر منکر بکرّه
رویداد و [illegible] الشأن عدیم النظیر بسبیل ضرب المثل بسوق کلام
بر زبان راند که سلوک این [illegible] و الات اهل ضلالت را از منهج
و طریق تحقیق مستبعد داشت و ازین راه خود را از سلک
ملوک جبابره [illegible] بر وی درستی مثال آئینه مقابله
حال هر مقابل این کشور [illegible] باشد بهم شکنی که بهنگام اصلاح
[illegible] گمراه [illegible] تربیه با تجانب بستان و سایر فصول روزگار شباب
و [illegible] اهتمام تمام مبذول داشته بکار در آرند و بعد از فراغ و [illegible]

ازان برآورده ودر رشته بجای آن گذرانیده بمحافظت تمام از حیی
درآویزند وباز چون بدان نیازمند شوند از روی غیرت فرود آورده
دسته بجای علاقه نصب نمایند وباحتیاط بسیار کار فرمایند اکنون چند
که با من این شیوه معمول وداشته بسلک مرید [illegible] گردن گردان
چگونه خرامیده کار بروزگار بکجا انجامد انا الی [illegible] وانا الی ذلک
وهلم جرا مضر غم تا در میان خواسته مرفوع
ابکار [illegible] فلان ستوده بسبب بر زبان صدق بیان آمد
توقیع آن آراسته ظاهر گوهیده باطن خویشتن را بتحصیل خوشنودی
خوشنود ساخته وقطعا باستحصال سرمایه خرسندی ورضامندی
خداوند ومولای بایندگان حق جل وعلی نظر ننموده اخته مرفوع بجهه
علت امر والا باسقاط فلان از جریده عملهای عدالت صدور یافته
توقیع بما رسید که در اقامت قواعد انصاف از شاهراه قویم
استقامت بکسو انحراف ورزیده ودر تحقیق اصول قضایا طریقه افراط
وتعمیت [illegible] که موجب [illegible] اخفا وابهام حقایق امور است
می پوید مرفوع بر زبان صفاهان معذرت خواهان بدرگاه
آمده برائت ذمه خود از سائر گناهان که بدان مواخذه ومطالبت
دعوی می نماید وهر آنچه از نیک وبد بد ونسبت میدهند ازان

و کارکنان خود میداند توقیع مُنذر او بوجوه عدیده غیر موجه یافته دیده
است و چگونه معذرت قاتل در باب مقتول بحوالت فعل نموده باشد
قتل مقبول در باب عقول تواند بود انتهی و حاصل این توقیع وقیع
مطابق منطوق بعضی از احادیث طریقهٔ اهل بیت علیهم السلام
است چنانچه از امام ائمه انام امیر المومنین علیه السلام روایت
شده که در باب غلامی که بموجب فرموده صاحب خود شخصی را بقتل
آورده بودند که وهل عبد الرجل الا کسیفه او کسوطه یقتل
السیف و یسجن العبد السجین یعنی آیا نیست غلام مرد الا
مانند شمشیر او سید او را قصاص نموده غلام را محبوس ساختند و در
روایتی بجای لفظ الا کسیفه الا کعصاه وارد است و از حضرت امام
ناطق بحق جعفر صادق علیه السلام نیز منقول است که سید را بجای عبد
قصاص نمایند و لیکن معمول فقها بنا بر ظاهر حکم کتاب حیث قال الله تعالی
النفس بالنفس خلاف آنست چه ظاهر است که مراد ازین نفس قاتل
و ما شریست نه امر و هم چنین اخبار متعدده از جانب روایات حضرت ابی جعفر
علیه السلام که عبد مامور را بقتل آرند و سید آمر را محبوس بدنی
نگاه دارند و از روی تاویل هر دو خبر سابق را برین معنی
حمل کرده اند که مراد ازین امر آنست که عادت او

بر این معنی جاری باشد که جبه خود را با اعزاز و اجلال تمام بر شغل ... مجبور
دارد و درینصورت قتل او بنابر وجوب دفع ضرر و فساد از بلاد و عباد
بر امام لازم است مرفوع موجب عزل فلان از تصرف در اعمال
دیوانی و اشغال ملک و مال سلطانی حیثیت توقیع ... الظاهر
شد که بر وی بازگشت و بعینها اگر است از این سبب ... آمد به انتزاع
اعمال از وی انتهی و توضیح این توقیع مبهم آنست که چون رجوع ودایع و امانات
با ارباب آنها از وی متعسر بل متعذر است لاجرم تولیه اعمال دیوان
که در معنی حکم ودیعت و امانت است از وی استرداد شد تا نگاه ازین امانات
که بر غایت سبک و آسانست و بر دولت بسیار دشوار و گران بود
بسعادت اعادت ودایع عادت نماید مرفوع فلان عامل
باقیدار که خبر تقاضای سرکار چیزی از اشیا و بها خانی باقی ...
محصلان دیوان کار تقاضا چون نفس بر وی تنگ گرفته اند
توقیع ارباب ولایات و ادیان بر خلاف کاهش و دور از کار
اصحاب کفایت سرکار دیوان در تحقیق حقیقت حال او
در وجود و عدم مال کمال تفحص شافی و کافی بجا آرند اگر مرفوع
همت مرفوع و اشته باشد از مطالبه درگذشته بحال خود
گذارند و از خالص اموال خالصه با موافق همان مبلغ که از وی وصول

بوصول رسیده لطفیه صادر و واصل سازند مرفوع فلان لشکری

که از غایت دلاوری و کارگزاری نقد حیات خویش را بر قالب مصروف

و دشمن زده آثار تجلد بظهور آورده و لوازم مجاهدت بکار برده و در سبیل ولا

بعادت معهود در معرکه حرب اتراک مغان بپاک رفته بقتل آمد

توقیع تحفت مبلغ پنجاه هزار درهم نقد بر سبیل اعانت ماتم با تیامهم

او رسانند و مرسوم مستمر او در ایشان مقرر دارند اگر از اولاد و

احفاد او مانده باشند و الا بخویشان و پیوستگان او واصل سازند

مرفوع موجب امیری وثیقی فلان صفیی از شغل انهاء و اخبار

در قرب و در بار چیست توقیع باعث آنست که اسماع بار انحرف

سعایت امیر در تعب استماع انداخت و خنثها بارها بر مرقوم فاسد

ساخت انهی و اقربا این توقیع آنست که سرنامه اخبار آن انهی

بر گفتار که بسبب فرط دروغ [illegible] از فروغ امثال و مرفوع غالی

افتاد و از غایت [illegible] اهل [illegible] برده واده بر [illegible]

[illegible] و چندانکه از [illegible] استماع خرافات [illegible] بال

[illegible] در روز [illegible] بدو نیک [illegible] کشیده بود که هذا

[illegible] نیست خیر بنیاد ما را در باره بلاد و عباد از صلاح بفساد

باز آرد مرفوع بسبب استحقاق فرموده اند که فلان ستوده [illegible]

توقیعات کسری

توقیع

اخلاص مآب ورست معتقد الی آن است که از سو و پرورش اغراض

سراین گفته آنست که چون بسته با محبوب شفقت باد و پرده اطلاع مینماید

و در ازالهٔ آثار آن زیاده بر توان و امکان لا محاله سعی شده تا غایله

شعات و لوازم آن در و از بین نانمیند آن را از دشمن محبت نزدیک

دو در بسبب القید و بیدی آن پوشد مرقوم چه چیز میان فلان بیکو شمائل

و نازش و اولال او حایل آمده که بسبب آن اختلال تعقد و حبابی

قرار گشت راه یافته توقیع فرط ادلال او موجب اطلال اقامت امتی

و توضیح ابهام این توقیع مرقوع است که نازش باده بپاده مقبلان

که سرمایهٔ ناز او بود از تحت ابر فرا هاکات امش و تمرات خواهش با پرگرده

کثرة الادلال داعیه

چنانچه در امثال سایر واقع است

الاملال آری تاک بسیار شور سی بار آرد و نشر و یکی منفرط و دوری

ثمره بخشد مرقوم بجهه استنماد فلان سالار را با وجود ظهور کمال تمیز

اطاعت و انقیاد و معهود و در عالم و اهل عصیان و عناد معهود و

داشته اند توقیع آن سست رای که از فرط محبت روکی

با کمال ضعف و ناتوانی و نهایت تن آسانی و توانائی و دعوی

جلادت جنگی و سجاعت طبعی میکنند از انصرام بکارها که از عهدهٔ اهتمام

او نشود تن باعتراف عجز در نداده خود را از قبول امر شطاع مباند

عدم مطابقت انکار و نزول آن از مراتب منزلت و مقدار اورده
لباس اظهار تجلد و اقتدار اشتباه میسازد **مرفوع** فرمان نافذ
گستر ... درباره فلان سالار باید دن دربار انقیاد و اصعاد ارباب فتنه
بوده امید مباشد تا ثقل احمال و تکاثل اثقال از قیام بنهوض تقاعد
مینماید و از این رهگذر راهی شدن و آمدن برو صعب و دشوار می آید
توقیع اگر آن سپهبد بر کثرت حواشی و گرانی اسباب حواشی
... تکاسل و توانی مینماید و حرکت همگی علایق بر عظیم تقلیل
... آید ما بعضی از و اکتفا می نمائیم و بار سنگین از
... او بر داشته به تنها از و قناعت میکند باشیم
مرفوع عامل اعمال ... در توفیر از زمره حاجد و اجتهاد و
تکثیر مواد عمارت و زراعت آن بلاد بذل مساعی
جمیله ... رسانیده که محصول ارتفاعی را
از قرار مقدار معمول سایر محصول مضاعف
گردانیده **توقیع** دم نقد مبلغ پانصد
هزار درهم بصیغه صله این خدمت ستوده بآن کار
آزموده واصل سازند و بر سبیل تضعیف
بر مرسوم مقرر او بیفزایند و ... همگی ...

توقیعات کسری

مصرع که از چهار سو بهان آمیبه ... داخل اعمال سابقه گردانید
تا اگر کیاحی مذکوره را ... مذکوره محقق گردانید و بتقویت
حسن عمل و دیعلامی همگی اعمال قوی حال ما اعمال طوالع الاقبال باشند
مصرع بسبب که این جنایت جانی یا خیانت مالی امیر بالاستیصال
فلان والی را استیصار اموال او بر وجه مستوفی در کار آن
کنجکاوی در استقصا صدور یافته توقیع موجب عقل و شرع
بر سلاطین ذوی الاقتدار تحکم وجوب اضاعت منکر و اشاعت
معروف واجب است که همگی همت بر مقتضای صلاح عام و نظام
تام مصروف داشته اموال خاصه خود و عامه مردم را از فساد
عالم بسوی صلاح آن صرف نماید انتهی یعنی در صورتیکه بقای
اموال در دست اصحاب نفوس شریره موجب فنای آرام انفس
و خلل بنای نظام آفاق گردد بر ارباب نفوس خیر انابت وجوب
دفع ضرر متیقن یا مظنون ضرور است که آن یا وجهی ضرور را از
تصرف و در اختیار از ... آنست باشد و آن بدو ... فساد و ...
در مصارف صلاح ... خاصه حفظ کوره آن و پاس ناموس
نفوس و ابدان صرف نموده همگی را ایشان ... تمام با صلاح نظام همگی
باز آرند مصرع از جهره راه حکم حرم ... فلان که همگی ارباب

توقیعات کسری

ارباب اخلاص درگاه صواب و دولتخواهی او براستی گواهی میدهند
بصدور پیوسته توقیع دشمنی خدا از مخالف گفتار و کردار او آشکار
است و چون عداوت حق تعالی مستلزم عداوت مصنوعات اوست
درین صورت لازم است که مخلوقات او نیز دشمن باشد و دشمنی
خلق خدا بطریق اولی دشمنی بادشاه را که حافظ و حارس ایشانست بلازم
دارد مرفوع فلان درون خراب بیرون آباد که از درگاه ما
برای تحقیق حقیقت تظلم دادخواهان بنواحی بلاد رفته بود بموجب
شهادت ثقات بتحقیق پیوسته که بعبادت قلت دیانت و کثرت اخذ
رشوت اغماض عین از رکت ظلمه نموده و بسبب اخفای ستمهای گوناگون
اینگونه بیدا و ظاهر تازگی بر مظلومان روا داشته توقیع آن است
دین بیدیانت در دار دنیا از طرف یا کشتن سخت سزای اوست و در
آخرت من جانب الله تعالی مستحق عقوبت بسیار و خلود نار مرفوع
سجه موجب فرموده اند که بنسبت ملکزاده نرسی با آن نسبت که داماد
حضرت رسالت به بدین النسان توقیع بهجت بیرون رفتن او
از متن جاده رضای ما و جدائی گزیدن از پیروی هواهای نفسانی او
تقصیر این توقیع آنست که چون بموافقت و هوای طبع خود که
مخالفت حکم مادر لازم دارد از راه متابعت مقتضای رضای ما دور گردیده

وبمشورت عقل صلاح اندیش مصلحت خود در فرو گذاشت
و رای دانش آرای ما دیده و پیداست که گزند نسبت اینگونه فرزند
ادویه مضره و سموم مهلکه در پیش بل از وجه بیشت بیش ست
با مثال او از خویش در پیوند و در مرتبه قطع پیوند خویش مرفوع از چه راه
تشخیص فرموده اند که فلان شخص موسوم بخدا جوئی بوده بسمت توحید
متسم نخواهد بود توقیع ازین رو که هر آنچه بسمع او میرسد بدان ایمان آرد
انتهی و تبیین این ابهام آنکه اینگونه مردمی نادان که بمنع شبهات
اهل نزاع و جدال توانا نباشد و هر آنچه از دروغ و راست و جایز و ناروا
مسموع او گردد بدون رد و قبول و تردد و توقف آنرا در عداد بوده
معدود وارد و بی تحقیق و تمیز نیک بد آن بدان گرو گردد و هر آینه
از معاشرت معاشر ضلال گو ضلال جو گشته از سعادت اقرار توحید
بشقاوت انکار آن گراید بلکه زود باشد که از طریق اعتقاد و سداد
وجود و ایجاد و منتهای معیشت و معاد خود دور نموده خویشتن را از
سعادت دارین بی بهره نماید مرفوع دولتخواهان دربار از حجب
شد در امر والا درباره دور نمودن فلان از حضور بارگاه بل
از نزدیکی درگاه درخواه مینمایند توقیع بسبب آنکه از روی خیانت
از راه رای درست بجا نخود [illegible] شده انتها و بسط اعنی آن است

آنست که آن زیانکاره زنهار خواره پیوسته در مقام استشاره از
متن صراط مستقیم راهی صایب کناره گرفته و همواره از هنجار استوار
رویهٔ صافیهٔ بکسو رفته و پیروی راه راست و درست رفتاران یعنی
مستشاران موتمن را از دست داده و از راه زبون گیری و ازین استخاره
مدار بر سلوک سبیل قاطعان طرق نهاده مرفوع به چه وجه امر حالی بکنند ان
ابواب منزل فلان والی صادر شد توقیع بسبب حبس نمودن او رسول
ما را در درگاه خود انتهی یعنی چون آن مخلوع السعادت فرستاده درگاه
خسرو ویرا چندین گاه در دروازه ادبارخانه خود موقوف و محبوس داشته
بلکه از امید بار وصول و راه دخول محروم و مایوس گذاشته در منصورت
از روی وجوب مکافات بمثل پاداش جسارت آن بی بصیرت سفیه
بدین پایه تنبیه ضرورست مرفوع بر زبان حقیقت بیان رفته که فلان
بسیار گوی ژاژ گو باشد تا غثیث زبان که لازمهٔ کثرت گفتارست او را در ورطهٔ بیپایان
افگند توقیع بسبب گردانیدن او زبان خود را با ملای خود انتهی تقریر این توقیع
آنست که آن محرم که از قسمت شهامت و نباهت بهانا محروم است و لفرط سفاهت و
بلاهت موسوم پیوسته کنش همت لبتش بسمت جابهٔ یعنی نیست و تصرف
تقلب قلبش با گردش اقتضای نفس و خواهش منش منقلب و بسته است که باز گشت
صاحب این حالت سوی اقتحام مخاوف و از نظام مهالک نباشد

و از حکم بالغه حضرت امیر المؤمنین است علیه السلام لسان العاقل من
وراء قلبه و قلب الجاهل من وراء لسانه یعنی زبان دانا بر الستوی
دل او واقعست و دل نادان بر الستوی زبان او و مراد آنست که
زبان عاقل تا سخن بر دل عرض نکند و رخصت تکلم نیابد بحرکت جرأت
ننماید و دل نادان بخلاف آن است یعنی بمشورت خرد هرچه از نیک و بد
گفتن را نشاید بر زبان خداوند آن آید تا صلاح وقت از میان رود
و کار بزیان گراید درین باب از آثار ارباب صدق اخبار و عصمت
کردار و گفتار وارد است بدین مضمون که هر بامداد زبان بسایر جوارح و اعضا
خطاب مینماید که کیف حالکم بخیر انتم ام لا یعنی چه بینید و چگونه اید احوال
شما موجب خیر است یا نه همگی به زبان گویند که حال قرین خیرت و عافیت
است اگر تو بگذاری و موافق این معنی است خبر الا اوّل که لسانک کلبک
عقور ان اطلقته ثلمک یعنی زبان تو سگی است درنده اگر او را سر کنی
ترا بکشد و همانا حکیم خاقانی شروانی همین معنی را عقد نموده رباعی

تا نیست زبان ... در کار — زین تیغ کشیده سر نگه دار
خاصه که زبان سنگ گزنده است — در حلق جهان از آن فگنده است

تشریح سبب انگار شهریار یعنی معروف را که جامه متقدمان
معتقد آیند چیست که هرگاه قسمت ازلی باعث فیروزی بروزی ...

توقیعات کسری

باشد هر آینه پادشاهان را در مادهٔ اعطاء عطایا بر مشتی زیاده بر سایر
رعایا و برایا نخواهد بود توقیع یا تحف این انکار آنست که صبا و ادر
مت دادو دهش بمقتضای منش انسان اجرا مادهٔ احسان
زیاده در حق همگنان بسبب گمان عدم شکر گزاری ایشان بر عطایا اگر فی
کند مرفوع بچه موجب فلان مرد قبل تا قبل از آن که بخشش خود
تحصیل غنا نماید یا عنایت شهریار ابواب غنا بر روی روزگار
گشاید در پایهٔ فقیران اغنیا سنجیده اند توقیع بواسطهٔ آنکه در پایه این
پادشاهی میدید بیش از آنکه پادشاه شویم انتهی و تقریر این توقیع آنست
که آن سنجیده مرد آزاده هم بروزگار قباد پدر ما با وجود چندین
شاهزادگان از روی کمال کارآگهی در ما بنظر استحقاق رتبهٔ پادشاهی
میدید از این رو ما نیز امیدوار صاحب رأی صاحب نظر را که به پایهٔ گرانی
قدر و مقدار بل بالاتر از آن ارزانیست در مرتبهٔ اعتبار اغنیا معتبر
میداریم مرفوع منشاء الحاق اسم فلان از جملهٔ اعیان و نامداران شهر و
دیار در عداد و اعداد دشمن یار چیست توقیع آن شخص همه پیوسته از باقی
عمر ابد پیوند ما و مدت دولت جاوید بی پایان خسروان آل ساسان
از یگانگی اختر شناسان استفسار مینماید مرفوع شمهٔ ذکر خیر گذشتگان
از آبا و اجداد والا شأن خسرو و غیر ایشان بطریق تکرار و استمرار چیست

توضیحات

توضیح مقصود ما ازین امر خیر اینها آنست که تا بقای عمر و روزگار رشته
باقیماندگان بل همگی آیندگان از اولاد و احفاد و سایر اعقاب بندگان
خدای جل و علی در بیناب یا افتیدالا نمایند منتهی همتو اقتدای با آبا
جدود و ذکر خیر گذشتگان آنست که نفوس ناطقه انسانی را بعد از
فنا در عالم برزخ خواه در صورت تعلق با بدن مثالی خواه بدون
تعلق بدان روح و راحت عظیم و لذت و سرور بسیار از ذکر خیر و حسن ثنای
ایشان درباره ایشان حاصل میشود چنانچه اصحاب نفوس قدسی و خواص
اکمل افراد نوع النبی چون اعاظم انبیا صلوة الله تعالی علیهم و اکابر اولیا
را بعد از خلع خلعت ابدان و وصول بعالم قدس حصول آن تمام بین
میباشد چنانچه حضرت خلیل الرحمن صلوات الله علیه در خلال مدت
و مدار خود داشته عاما همین معنی نموده چنانچه فرقان حکیم بدین نطقست اسخاکه
از زبان آنحضرت میفرماید واجعل لی لسان صدق فی الآخرین
تفسیر این بر نحو جب است که بگردان برای من زبان آخر و باقیماندگان بعد
از من بگفتار راست در حق من یعنی وصیت و ذکر خیر و جمیل و آوازه نیکو
در دنیا که اثر آن تا روز رستخیز باقی ماند و لهذا امتی از آن هم نیستند که آنحضرت
را دوست ندارند و بر وی ثنا نخوانند و به نیکوئی یاد ننمایند و همچنین یکی از
اهل بیت عظام علیه السلام مبالغی همین در حق یکی از اهل [illegible]

توقیعات کسری

مرسوم بود که هر سال در موسم حج در هنگی موافقت باواز بلند محاسن پسندیده
و سیر حمیده آنحضرت را بشمارد و حق آنحضرت دعا و ترحم کند و بگوید که
كَانَ عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ كَذَا وَكَذَا وَقَالَ كَيْتَ وَكَيْتَ وَلَهُ مِنَ
الْخِصَالِ هٰذِهِ وَتِلْكَ و اینها از جمله نتائج و ثمرات این امر
ازدیاد و رفع درجات محسنین و حط سیئات مذنبین است چنانچه در اخبار
مخبر صادق صلی الله تعالی علیه و آله وسلم وارد است که شهادت جمیل
مومن به نیکوئی در حق تباهکاران موجب آمرزش ایشان میگردد
مرفوع موجب حکم جزم باعتراف بر سقوط و وقوع فلان بمساقط و مواقع
هلاک و بوار و اختیار عاقبت کار او بدخول رحمه باشد توقیع انجالت
تخفیف حال مآل اهل ریا بانسبت است انتهی و تفصیل این مجمل آنکه
علت حکم جلی آنست که آن به عاقبت بسبب [illegible] متانت رای در وقت
[illegible] طریت بدترین حالتی که باعث خذلان دنیا
[illegible] اقرار بل حالت ذلت و ضلالت هر دو وارد است یعنی [illegible]
مبتلا و گرفتار است (و در [illegible] این گونه ضعیف که [illegible]
[illegible] این سیاق خاص خاصه این
ضعیف قوی مسکنت است اگر [illegible] با وریا و زنا که [illegible]
امور و اخبار اشیا اند در صورت مشترک ولیکن در حقیقت

توضیحات کسری

ملازمان مهتر سرخیل ... چه با وجود اینکه آن بلغ اصل فیضان احسان
وجود است و این قاطع النسل عین اعیان وجود ربا در ظاهر شهره
جلی ست و در باطن شرک خفی عیاذاً بالله ولیاذاً الیه منه و منهما
مرفوع از سبب جرات و جسارت مجلسیان حضور خسروی
بحسارت صوری و معنوی که عبارتست از غیبت و عیب جویی
فلان سوال میرود انتهی و تقریر این عرض آنست که بکدام مایه
استظهار در حضرت شهریار چندین از نزدیکان قباب قرب
درگاه در باب فلان از ارباب اعتبار در بار او باب نکوهش
بر روی او جیوب گشوده اند و ازین غریب تر آنکه تمکین همگنان
در صدد این امر دراز کار فرموده اند توضیح بواسطه انحراف
او از استقامت و انحراف ما از حفظ آبروی او انتهی و تفصیح
این توضیح مبهم آنکه چون بظهور پیوسته که آن خیانت گیش از سلوک
شاهراه یقین و دیانت و دین انحراف جسته لاجرم بموجب این
حکمه عظیمه انیز تصحیح جانب انصراف نظر عنایت و انعطاف عنان
رعایت از جهت حمایت او تجویز نمودیم و از راه وجوب مجازات
بمقابل پاداش خیانت او ترک نگاهداشت آبرو فرو گذاشت
اغماض خوض همگنان در باب تعرض هتک حجاب عرض او مسا ...

مسائلت و مساعدت فرموده بهر مرفوع از سبب تقدیم فلان با کمنیگی
او در پیش بزرجمهر با جلالت سؤال عنایتی فرموده بجهت آنکه شیوه ستوده سالک دوستی
اشراف و تقدیم ایشان ست انتهی و تحریر و تقریر این مرفوع بر جمیع
مقربان درگاه در باب اقدام شهریار بتقدیم فلان ناشایسته
با وجود عدم یا عجز و حصول بالغ از فرومایگی گوهر و کمپایگی نهاد و
فقدان اصالت و قلت حالت بر مثل بزرجمهر حکیم عظیم المحل عدیم المثل
با کمال جلالت و فضل که جای غایت توقف و تاسف ست نهایت
تحیر و تحسر دارند و اینمعانی نظر بملاحظه مقتضای شیمه کریمه خسروی که
بر تربیت و اکرام اهل همت کرامت مجبول است اسباب تعجب یکتان و ناظر و
زیاده گردد و توقیع تعجب بلکه متنبه معجب شو و مند ترین دوا هاست
انتهی تبیین و تفهیم این توقیع همانا بدین سیاق توان نمود که این باب
در باره تادیب ارباب رعونت و اعجاب انفع سایر ابواب است
و تعجب این گروه و انتن هر ده در زیاده بغایت عجیب و غریب است
چه بمعنی که پسندیده ترین دواء خودپسندیست اگر بفرض محال
جای تعجب خردمندان باشد هر آئینه استعجاب از خودپسندی و اعجاب
اهل حکمت و ارباب دانش خویشتن بینی صد چندان خواهد بود و هر
شه تبلیغ فلان محتشم از قرب درگاه بعد از عزل خدمت یابد

چهارم و سیاست خشم با وجود اینکه استادان بر مبانی کمال و توق
و اعتبار حیثیت توقیع بسبب اظهار نمودن او اینچه مذموم است از حقد
اهتمی و نظر بر این معنی بر ینوجه است که چون بتازگی نا شایستگی او
بسبب بروز مواد بعضی از ذمائم اخلاق مکنونه از بغض و حقد و کینه
برتبه ثبوت پیوسته هر آئینه تفویض خدمات نزدیک خسروان بدسگوهر
تیره دروی خیره روان بعد از ظهور آن از راه کار رعایت دور است
مرفوع کلیع ورزنوا اگروهی از رعایا بدرگاه والا آمده ابواب شکایت
از فلان دهقان گشوده اند که تصرف نموده قباوه حقه بهتری که برار اضی
ایشان میگذرد نموده با آنکه استفاده حق مرسوم مستوفی نموده اند بنابر
ادعای وصول کثرت مضرت باراضی مذکوره بدان اراضی نیستند
توقیع سلاطین عدالت دین و احسان آئین از مواد فوائد عام و
منافع کلی نظام بسبب مضرت خاص و آفت جزئی دست باز ندارند
چنانچه مقتضای حکمت کامله حضرت آفریدگار گیتی جل شانه نظر بعموم
منافع و مصالح عالم و کافه انسان منفعتهای بهبینها ی در مهتاب و آفتاب
بودیعت نهاده اگر چه فی الجمله ضرری تابع وجود فائض الجود آن
افتاده مرفوع بچه دلیل فرموده اند که هرگاه پادشاه داد و دین گستر از پاسداران درگاه باتمان خود جدا ننهد آئینه جون صعون

چون جدا انکه در هیچ حال از وجدانی نگزیند محفوظ و محروس گشته
از کید اعضا و در ضمان امان آنحضرت معصون و مصون ماند توقیع
برین دلیل قطعی که پادشاهان عادل بمنزلهٔ ارواح عالم و رعیت
در مرتبهٔ اجساد بهر گاه ارواح بجسد نزع نمایند مسلکی در موت او نه باشد
انتهی یعنی مادام که حضرت آفریدگار جلشانه بحکم حکمت کامله انتظام سلسله
نظام عالم جهان و جهانیان خواهد هر آینه وجود جهانبانی را که وسیله
حفظ آن نظام و مایهٔ آرام گیتی باشد بطریق اولی محفوظ دارد توقیع
مت سخنان آمرانه باخراج لسان از قفای فلان چیست توقیع
باعث آنست که از زبان نقل نموده آنچه ما آنرا نگفته ایم از ان
سخنان که در ان ضرر عالم و فنا و رعیت است انتهی و توضیح این
ابهام اینست که آن شر انگیز بسبی سخنان دروغ بغیر موقع برالبته که
از ان جز ابواب ایصال فساد کلی بصلاح نظام کل نگشاید و
از رسیدن آنها بمسامع فتنه انگیز بغیر اقسام ضرر عالم
بخواص و عوام گیتی نرسد مرفوع از جمله راه امر والا
به کوتاه ساختن دست تصرف فلان والی از تصدی
اعمال ملکی و مالی بسر کار عالی سمت اصدار یافته توقیع
بسبب اشتناع او از نفاذ امر آنکه غرارز مرتبهٔ اوست اورا

از نفاذ امر آنکه فرموده اند است ممنوع داشتیم انتهی یعنی بنابر وجوب
مبرکا تحاشت انواع جنایات بدکرداران بامثال آن چون از امتثال
مضمون مثال لازم بردست خود بسر ازبریده لاجرم ما نیز بدین جرم عظیمه
امر بانفاذ او را به زیردستان خود بنی المحیطان باز داشتیم تا اگر چون
شدت حدت ضعیف بروبر استاد و مرارت عزل تعید
از انارت در یابد موجب آن از فرمان وجب الاذعان زیردست
خود نشیند سزد آید مرفوع موجب مراقبات امر بیش فلان و غیره
عقیده که با حسن جد در راه آبا و اجداد خسروی عیسی نیازی زبان زد
خواص و عوام است چه باشد توقیع خلط او با اهل تبالغضب و سخط
او وسیاه ده امر بطش و قهر با موجب آن شده انتهی یعنی فرط معاشت
او میزش او با مقهوران و مغضوبان که بنفاق منسوب و بسبب عدم
اتفاق منکوب اند اگر خدا نخواسته از سوء مذهب حسن ارادت و ولی
و کدورت مشرب صفای مودت باطنی نخاسته باشد لامحاله دلالت
ظاهری بر میل نفاق گری و سست گیری غایت آمیختگی و پیوستگی باو دارد
مرفوع بچه وجه تجویز نموده و برای سطاع بایقاع انواع شرور و اصناف
اقسام نکال در بارهٔ فلان فرموده اند توقیع بسبب آنکه خبر جاری
[illegible] از سائر اخیار و ابرار باز داشته مرفوع از چه روی فرموده اند

توقیعات کسری

اندکه فلان منحوس ازرضای حق جل و علا بتحقیق مایوس است **توقیع**

آن شقاوت کیش مارا باختیار نمودن آثار سنگدلی و قساوت نسبت

بساحت عباد بر رأفت و رقت اختیار نمودند و آنگونه ناسعادتمندی

عبثا به شک و شبهه از امید تحقیقات تمام آنحضرت بی بهره باشد

مرفوع از چه راه فرموده اند که سبیل متولیان امور عامه و وزرا

خاصه متصدیان دیوان مظالم آنست که یکان یکان در مجالس

احکام خود از همگنان جدا ننشینند و در نواحی نشیمن خویشتن از هجوم

مردم ستمکاران مظلوم نمانند **توقیع** حقیقت این امر

حقیقی آنست که از هجوم و ازدحام ایشان انتقام موجب قطع طریق

و تحقیق اصول امور و بالتعمق غور افعال کنه اعمال و باعث غل

و غش قلوب و افواست **مرفوع** بچه دلیل در معرض بیان

بزبان حقائق بیان آورده اند که سبیل خردمند آنست که

دام فریب و غدر در سر راه اوان و اشباه خود نه گذارد **توقیع**

بسبب آنکه بر موجب وجوب مکافات بشل خبث خود دران دام افتد

مرفوع در بینات اوامر خسروی سوال نمایند که شایان

آنست که بهنگام تفریق صلات بر مردم بر فلان تفریق کلام

نمایند انتهی و تبیین این ابهام آنکه هرگاه ابواب عطایا این درگاه

که پیوسته بر روی همگی رعایا و برایا باز است برای اتصال مرسومات مستمره و مشاهرات جاریه اخماد خشم و اخماد نیازگی کشاید باید که بهره فلان جز بمواعید امیدافزا چیزی دیگر نباشد **توقیع** بواسطه آنکه او کلام را در مقام کردار جای داده انتهی یعنی چون فلان ناشایسته مرد در او ان کار و میدان کیر و دار امری جز گفتگوی لاف و گزاف روئی دهد و سوای قول بیجا در مقام فعل امری از و بعمل نمی آید باید که بسخنان رضا آمود و رجا آمیز خرسند و خوشنود گردد مر **فوع** بچه سبب فرموده اند که فلان قدیم الخدمت سزاوار نهایت مراتب اسائت و بدنیت انتهی یعنی فلان چندده دیرین که پدر بر پدر داغ بندگی بر جبین و کمر پرستاری بر میان دارد و با وجود عدم ظهور عصیان چگونه سزاواری انواع آزار و بیزاری بر و حکم فرموده اند **توقیع** بجهت آنکه روح و جسمش پرورده نعمت و برآورده تربیت ماست و با وجود این مرتبه احسان از اندیشه اسائت و غفلت نمی ورزد انتهی یعنی آن خسران زده ناسپاسی و کفران که در معنی اشد انواع کفر است در مقام برائت ذمت همت از حقوق احسان ولی النعمت حقیقی حق اسائت بجا می آرد و با آنکه ارواح و اجساد آبا و اجداد ش نیز بتقویت نعمت عدل و احسان دولتکده آل ساسان تربیت

تربیت یافته اند و بد اندیشی بیکجا تا آن دولت غفلت نمی ورزند مرقوم
از موجب این فرموده که بر ملوک نگاهداری و پاسبانی از اسرار و نفس
خود از اصحاب شره و حرص واجبست سوال نموده میشود انتهی و تقریر
بیان این معروض بدینوجه است که حقیقت پژوهان درگاه درخواه کشف
انعطای خفای از سرّ این فرموده شهریار وانند که بر عامه ملوک خاصه پادشاهان عالم
لازمست که نقود اسرار گنجینه خویشتن را مانند نفوس نفیسه خود از خداوندان
طبایع خسیسه یعنی ارباب حرص و طمع و اصحاب آز و شره باحتیاط تمام نگاه دارند
توقیع شریف یعنی آنست که جواهر اسرار عظیمه ملوک که سرّ آن باعث حفظ
ابدان و نفوس و اعراض و ناموس همگی اهل آفاق است از رزانای نهانی
سائر اصحاب نفس کریمه باخفا و اسرار اولی و انسب تا بسبب خباثت طبایع
آن ابرانی بزخارف دنیه دنیای فانی فروخته نه گردد هر فوج بچه دلیل فرموده اند
که واجبست که میانه عاجز و کافی در مرتبه موجبات تساوی و تکافو تعمل نیارند انتهی
و تقریر این اجمال آنکه سبیل والیان و الایات آنست که بمقتضای کاردانی
و معامله فهمی عمل نموده نخست بمراتب هر یک از کارکنان و
عاملان بنظر درست درنگرند و میان همگی اشتغالان اشتغال از
کافی و عاجز و کارگزار و بیکار به مقدار تفاوت اقدار
ترجیح و تفضیل نهاده قطعاً تسویه به کار برند توقیع ازین راه

که ناقصان بحکم این تسویه گمان فضل بخود برده خویشتن را قدری
و مقداری می نهند و کاملان ازان رهگذر خودداری کرده
تن بکارها در نمیدهند و بضرورت ازین معنی در هر دو صورت
سبب خلل در بنای پیشرفت امور افتاده آبروی کارها بریزد
و رونق از کارخانهٔ روزگار بر خیزد مرفوع ع ازموجب این
امر سوال میرود که فرموده اند که از لوازم حزم ملک آنست که چون
کارها بشایستگان اعمال فرمایند باید تا دیگری که مستوجب
و مستاهل آن کارها باشد در خاطر داشته باشند انتهی یعنی بچه وجه
از روی حزم فرموده اند که بر سلاطین دوربین از راه حزم واجب
عقلی است که هرگاه تولیت عملی ملکی یا مالی بکاردانی تفویض فرمایند
برای استظهار پیشرفت آن کار دیگری را از اهل کفایت و درایت
که با صلاحیت و اصالت رای و در روئیت اشتهار داشته باشند چنانچه
از روی استحقاق و استعداد متکفل آن شغل تواند شد بیشتر در نظر یا نگه
داشته باشند توقیع چه اگر حادثه روی نماید و کسی نظیر او نه باشد
لا محاله کارها در انخاطت محتاج گردد برفع وضیعی یا تشریف خسیسی و
در آنصورت بدان ماند که به اختیار عقابی از دست دهد و از مهر
اضطرار زغن بجای آن بکف آرد انتهی و تفصیل این مجمل آنست که بر

توقیعات کسری

که غیر تقدیر بمقتضای قدر مقدور و قضای ممضی او را امری ناگزیر
رو نماید و نظیر او عملداری کافی بشغل شغل خطیر را که تأخیر نباید نیابد
ناچار بجای آن کارگزار شایسته که چند ناپسندی نیازمند گردد که
بسبب سلوک ناهنجار او که از نقص و زلل خالی نباشد الوقایع و همین و
خلل در مبانی عمل راه یابد مرفوع از کدامین حرکت ناشایسته
فلان سالار خدمتگاران و معتمدان دیرینه استنباط نماید و نیکخواهی شهریار
و خواهش روزگار دولت و یگری از اولیای عهد دولت حذف وی
فرموده اند توقیع از اینکه در باب انعقاد امر بیعت ولیعهد دولت و
استحکام عقد کمال مراتب استعجال رفته انتهی یعنی نیست جدا از فرط
سخت روی همواره درباره متانت حبل پیمان ولیعهد دولت و استحکام
عقد عقده بیعت او ساعی و داعی بوده استعجال وی جای را در نظر عامه
بین ما بر سبیل وجوب استعجال تزئین میداد و همچنین اگرچه بحسب صورت
بر نیک اندیشی دولت ما و خیرخواهی این دولت خانه دلالت دارد
بکوچه از بدسگالی خالی نیست مرفوع سبب صدور این فرموده
چه بود که ظهور مراتب صفای عقیدت او در باره دولت در مرتبه باید که
باظهار آن نیازمند نگردد توقیع ثمره این شجره ثابت الاصل نابت
الفرع آنست که هرگاه در مقام اثبات آن برخلاف عادت معهوده

تبیین چنین و چنین غنی بلکه از وجودی نیز مستغنی باشند بنابرین صورت
در هنگام اخذ عطایا از وساطت تعریف شعرفان و وسیلهٔ شفاعت
شفیعان بی‌نیاز خواهند بود **مرفوع** در هر سیف بیان حقایق بنیان
فرموده اند که دعا در حق ملوک عادل اگرچه بظاهر خاص ایشان باشد
در حقیقت شامل عموم رعایا و برایا نیز هست **توقیع** ازین روکه
مانند ارواح اند و رعیت مانند اعضا انتهی تبیین و تتمیم این توقیع مبهم
آن است که چون زمرهٔ ملوک وادگر و مشش گستر اجساد عالم را بمنزله
ارواح اند و همگی رعایا بمرتبهٔ اجزا و اعضای آن اجساد و مقرر است که
قیام اجساد بقیام و قوام ارواح منوط است لاجرم دعای کل بعینه
دعای جزو خواهد بود **مرفوع** بدستگاه و نیکه ام رتبه زیاده بسی
امر والا دربارهٔ فلان از اعیان دولت صدور یافته که پایه قدر
و مقدار او از انچه هست فروتر آرند و دست قدرت او را
کوتاه دارند **توقیع** اندازه عروج زیاده و ابر مدارج علیا
و حصول مراتب الا که حصول آن والا بالا دست و در خور پایه نیست
اوست و ازین بالاتر که این پایه ترقی توسل طاعات تنزل و رجاست
قدر و مقدار دولت و ادعای تقلل مراتب قدر او لیاقت آن در نظر
پیش پا نگرد از آن **مرفوع** خورر سان حقایق اسرار از روی استبصار استغنا

توقیعات کسری

55

ولیس المعنی سے نابند که جسم مفرده که قوام ملک و دولت
بمحض وفور اموال و کثرت جنود نیست **توقیع** بدین ولیس که با وجود
اموال و جنود بدین و دانش محتاج اند چه این هر دو منشاء و موید
ملک اند انتهى و تقریر این توقیع آنست که بادشاه با وجود حصول
اموال بهیچ وجه از تحصیل دین و دانش بهیچ وجه بکمال مستغنی نیست
چه این دو امر جلیل القدر رئیس ممد اساس ملک و حافظ و مصلح مزاج
دولت اند از عروض مفاسد و موجب اعاده آن از بنیاد تزلزل
و [illegible] محتاج بصلاح ثبات و استقامت **مرفوع** بنابر مقتضای
اطاعت امر مطاع شهریار در باب صدار فرمان متضمن تنبیه و تذکیر
وزیر که ابواب سوء آداب بحسب ظاهر مفتوح دارد سوال میرود که
فرمان عالیشان بچه مضمون صدور یابد **توقیع** فرمان نافذ بمضمون
انفاذ یابد که بهبود وزیر را بهر وجه سوء حال و بهبود استقبال
دریافتن و کار بستن این معنیست که وزرا بمنزله لباسهای ملوک
اند که از خصوصیات آن نشانه نیک و بد خصائل ایشان قیاس میتوان شود
انتهى و تبیین این انجام آنست که پیراستگی ظاهر وزیر نمودار
باطن بادشاهست بزیور آداب ملکی و خصائل ملکی که از دلائل سعادت
فلکی است چنانچه چنین توقیع کرده اند و گفته اند دستور

واستقامت و اعتناق شکوه روش او با نزدیک و دور زیردستان
حسن سلوک و سوء سیاست ملوکست و بر موجب این قضیه
گفته اند که بر زنده بر دانا واجبست که چندانکه توانا باشد مراعی
ناموس دین و دولت و حفظ صورت و نعمت ملک و ملت در ظاهر
و باطن خویشتن نماید تا بدین سبب دنیا و عقبی مساعد و معاون باشد
مرفوع بجمله موجب فرموده اند که لوازم شکرگزاری و وفاشناسی ملوک
بسبب دفع انواع آفت و رفع اقسام مکروه از موجبات مخافت از زیردستان
بر ذمت همگی رعایا و برایا بوجوب انسب و اقرب از ایصال
مطلوب و اعطاء مرغوب بدیشان توقیع قطع نظر حقیقت
و درین قضیه آنست که از نتایج عطاء وجود و ثمرات وجود ملوک آنچه در
ظاهر و باطن بجانبیان میرسد به اعتبار قدر و مقدار متناهی
و محدود است و آنچه از آثار افضال و احسان آشکار و نهان
پادشاهان در ضمن بازداشت بیکاره و مصایب و نگاهداشت
بسبب حوادث و نوایب از ایشان بایشان وصول می یابد در حسن
ذاتی و نکویی واقعی حدی و نهایتی در نفس الامر ندارد و مرفوع
بموجب صدور کدامین خیانت بر تو نظر عنایت از فلان وزیر
بازگرفته سزاوار استقاط از پایهٔ والای وزارت و بالا اندازش و نهشته اند

توقیعات کسری

اندر توقیع آن شکست رای لپت رشتیت بسبب تقویت

زیاده در باده و سوء تدبیر کمال ضعف در هر بنیان کار

سرکار راه داده و چند آنکه از سلوک با هنجار او توقع تغیر

اعتقاد در ضیاع و محصولات آن بلاد و بقاع انقطاع پذیرفته

مرفوع نامه در باب تعظیم و تقدیم فلان با وجود عدم باعث

ترجیح و تمییز از قدیم نسب و کرم گوهر توقف دارند توقیع چون

تشریف و تحفه حضرت سلطانی نازل منزلت نسب قدیم انسانیت

هم آنست فلان و استناه او باتیان شرف دیرینه بی نیاز اند

انتهی و تتمیم این مقصد آنست که مراد از افراد این نوع عالی خواص

و مزایای نفسانیست که در حقیقت بمنابه فصل نوع انسانیست

چه لطافت اصل و شرافت نسب فی الحقیقت گوهر مرتب است

گرامی داشتن ملوک خردمند و خردمندان پرورش شایستگان پایه

سرفرازی را بمقتضای فضائل نفسانی و خصائل ملکی و انسانیت بود

فلان بن فلان بر مرکز این محیط و این بیت مثل سایر که نفس عصام سودت عصاما و لا تکن

عظاما یعنی خویشتن را بنفس عصامی خود که عبارتست از نفس

متصفه بکمالات ملکی و انسانی عزیز و گرامی ساز و بشتی توده

استخوانهای فرسوده یعنی آبای گذشته منازد این عصام نام

حاجب نهان ملک عرب است که در نفس کمال شرف ذاتی و کرامت
خلقی داشته و گفتار اوست که نفس عصام سوّدت عصاما
وعلّمته الکرّ والاقداما همانا اشارت بدین معنی تحقیق نموده
حضرت امام برحق و امیر مطلق علی بن ابیطالب علیه السلام آنجا که
فرموده الشریف من شرّفه السلطان یعنی شریف آنست که
سلطان او را بسبب آفت نفسانی او مشرف گرداند و از این عالم
است گفتار مامون عباسی و بقولی عبد الملک مروی نحن الزمان
من رفعناه ارتفع ومن وضعناه اتضع یعنی مائیم مرادی زانکه
میگویند زمان چنین یا چنان کرد هر کرا ما بلند مرتبه گردانیم رفیع القدر
گردد و آنرا که فرو گذاریم وضیع الشان و پست پایه شود و مرفوع
فلان بازرگان پیشه در منزل خویش پیروی شیوه نکوهیده اهل الغیب
پیش گرفته چندانکه این امور ناپسندیده مرا دانسته و دیده از همسایگان
نهان نمیدارد توقیع اگر این اعمال را در جوار اینطریق بجا نیاورد و جای
آن دارد که همگی مردم بدین میل نمایند انتهی یعنی اگر هر نابکاری از جمله
در زمره فجره و در عداد اشرار و اخیار فسق و فجور بادیه و اندر جنبه نفاق
بمعرق مشوق مرد و تیره آن تیره ایام سلوک نمودی هر آینه از بد
سلوک و الواب مواخذات ارباب احتساب بسبب بسی مسدود شد و گردی

مرفوع فلان عامل با وجود عدم ابتلای آفت کری

خود را همانا از روی حیله گری بنا شنوائی

استشهار داده توقیع آن مسکین را درین ماده

شقاوت زیاده اعنی سبکی ثقل سامعه بر خویشتن

پسندیدن بلند است و تادیب شنید او با وجود

ادب دادن ۱۲ آگاه کردن ۱۲

کمال نباهت در بلیة المشاد بلاهت تنبیه سفاهت

تا پسند مرفوع فلان قائد از طغیان ماده عصیان

زاید بجنبش قسمی تترک طاعت قناعت ننماید

بلکه بفرمهٔ خارج آهنگ اراده بغی و خروج

از حد رو بیرون نهادند آید توقیع زبان نافذ بانفاذ

ناشد آن نافرمانان چه که سرچشمه طغیان شور

و شر است انحدار یافت تا باعث سیرابی

سازد بیراهه روان وادی تباهی گردد مرفوع

چون فلان نائب مهاذریون کاتب دیوان سرکار

بر سبیل تکرار از روی طلب باریه درگاه شهریار یافته

ازین رو مهاذریون گرفته خاطر و برافگنده و درون

می ماند توقیع همانا مهاذریون را نامید اندکه مردان

براتی کار او بر کار باید نه کار با برای مردان و نظام مرجی از مصالح
حضور موجب فرو خواندن اوست نه امری دیگر از امور دیوان
مرفوع بهرام خویشاوند خسرو با آهنگ صید و سیر دریغولا از
درگاه و الا بطرف اطراف دار جار دار الملک از جای خود برا
انهی یعنی باندازه شکار اندازی و بهانه تماشای شنقر عقاب قطعات
شده بحکم احتمال توقیع به اندیشی که لا از رنجیدگی نسبت بیسمی
اهمال و امهال او از راه رعایت حزم و احتیاط بغایت دور است
و عدم ارضاء عنان او بسبب ورزش و مصلحت ضرور توقیع ان
خویشی بیسعید در کوته اندیشی مانع تفرج و سیر ایشان نمیشاید باد
که از بهرام بی اندامی رو نماید او را از موجبات مسرت و التذاذ خود
باز دارند مرفوع بترجمه نامه اولیای دولت از اعطاء صد
نقد و هشتصد نفر از جنس ثور و بقر و یازده هزار راس گوسفند
اصحاب سرزمین ما زندن تا اگر از بغی و فساد بشاهراه اطاعت
انقیاد گرایند بنابرین سر رشته خودسری از دست فرمانبری
و تمکین عظیم و ضعف قوی در اساس ناموس سلطنت عظمی میاید
توقیع هر آنکه بدین سرمایه تحقیر تسخیر آن از عظیم بندگی سرکشان ان
سیمر نشان و استعباد مرد آزاده پیشنهاد اراده سازد بها تا

۶۱

نجابت نسبش بسلطنت راج آید و کف همتش از بیش بر اج نیاید. مرقوع جمهور عجم
سیاحت کعب جواهر بلکیت را که خواص شریا یاد آن مستوفی رتبت
سایر رعایا و سپاهست بیشترف برای اهل ذریعه اسراف میدانند
توقیع سیاه اسلام این ساعتین نیست که هر آنکه مستحق را از خود محروم
گذارند و مالک آن مال نیست و نه آن مال مرابی او بهره از نبات و بقا
دارد. مرقوع والی ولایت ارمنیه درخواست موجب کثرت
ستایش ملک و پاره ملوک پاکستان باعث ترجیح خسروان عهد ماضی
بر سلاطین عصر باقی میماند. توقیع والی بداند که هر آنکه حق ماضی را
منسوخ و در برگذاشت عرف بزرگان گذشته فرو گذاشت نماید پایه
در نگاهداشت حرمت و حفظ باقی وا حقوق نعمت ایشان و دولت
نماند و او را از رعایت چشمداشت رعایت جانب از سایر آیات حاجت
تقبه از خود نباشد. مرقوع همگی اهل شهر و دیار نسا محنت شهر یاره دریاره
گردیده بیمو میگویند یشمنی دین و دولت شمرده و نه دست نکبت عالم
بالا شکوت یافته [illegible] پیداه زده و درخواه قطع ابتدای [illegible] اهل
التماس [illegible] العالمین انسانرا از بلاد ایران شهر بیدارند. توقیع این
نگاهیست که در هیچ گاه و در عهده نقد و بار تقعید دولت خسروان
بوده و در ظل حمایت رعایت ما نیز آسوده بوده‌اند. ما متحمل استیصال این را

[illegible] والله اعلم بالصواب

تقبیح که در حقیقت تقبیح آرایند از آن قبیل اند که اینگونه صلاح مخصوص شهریار
ملک عین عیب و شین ملوک است مرفوع فلان سپه سالار
از سلوک شاهراه اطاعت شهریار بانحراف عصیان اعتساف
طغیان مایل شده توقیع همانا از شقاوت است سبب که تعالی
بقفل اطاعتش بکمال رسیده مواد سعادت آسمانی بانقطاع پیوست
مرفوع شگون گیران هنگام بازگشت حبل آن از سپید کرده حبل
بندگان نیک عقیدت است گذشته طغیان مادهٔ عصیان باده [illegible]
دارند توقیع اگر اثری از صحت این خبر باشد هر آینه سپید بنفاست
خاصیت نیست به هم بر دست یکی از زبردستان تیغ تشنه [illegible]
نفی خود و مقتول اغیار شد مرفوع برخی از اهل بصارت با قید و بصیرت
بانفاد خصاص [illegible] فلان ازموده باطن بدون امتیاز ظاهر [illegible]
مراتب خواص مقربان درگاه دور از راه سپید اند و حال آنکه [illegible]
نامنی معبد قبا و از وخیر سندی و [illegible] همه ستند بلکه ناامین
هراسان بوده اند توقیع این ستوده سیرت آزموده [illegible]
قبا و حق بندگی خداوند خود در لباس عاقبت صلاح دولت و ناموس
ناموس ملک و ملت ادا میکرد و با اظهار دوری و معنوی و صوری
ازنامیدن با تقریب حیثیت از این فریب آزاده مردمی زاده در خور انواع

انواع استظهار و اعتقاد و است و اکمال اعتبار و اعتماد باشد

مرقوع مهتری از بندگان قدیم الخدمت بعزم استعفا بندگی حق خدمت

دیرینه نکرده با وجود آنکه شهریار در ادای حقوق خدمات جدیده عنایت

ملوک خاصه آبا و اعظام تقدیم داده توقیع چون مهرک بنای اعتماد

بر خدمات سابق نهاده با وجود تقصیر خدمت در زمان لاحق

حق بندگی ناکرده نیز باز میخواهد هر آینه برای تنبیه و سیاست تقصیر

او باید بگیرد پرستاران که در هیچ حالی جای خود را در پرستاری

خالی نمیگذارند با هر صنف موید قدیم مرقوع بجهت دلیل سبیل لشکر

که وفا ملوک بعهود خویشتن بمنزله ظفر است بر دشمن توقیع چه عذر

عهد و فاست موجب عدم وثوق اولیای دولت و سو حالات میشود

و جد و جهد اعدا در محاربه بسبب نومیدی از مصالحه و چندان میگردد

و یک تن کوشنده با امیدواری بهتر است از جمعی که نیز یأس با وجود

یاس انتهی بنا بر این مقدمات وفای پادشاهان باعث تشیید

اعتماد دوستان و نیکخواهان بدولت او خواهد بود و علت اطمینان خاطر

همگنان بثبات اساس مصالحه و معاهده موجب کلفت

کوشش دشمنان خواهد شد و این در صورت نصرت

غلبه ظن بر روزی شدن فیروزی نتیجه بخشد

٦٤

مرفوع باعث تغیر رای شهریار از خوشنودی و رضا بکراهت و غضب
درباره فلان عملدار چنانچه از مجامل کرد و در گفتار ملکت شکار بیکار بود
توقیع آن بیکاره در هنگام تفویض اعمال همواره بتقدیم مقدار تمام
ناپسند اقدام مینماید مرفوع مکرر بزبان حقیقت بیان شهریار
سپرده که منزوار و اما آنست که برامثال این شاه خود چون غضب پادشاه
در رسانید بهیچ وجه شماتت روا ندارد توقیع موجب این امر شکست
هنگام وقوع در مثل این بلیه شماتت دیگران درباره او بوقوع خود باشد
و بدین سبب مصیبت دوچندان نگردد مرفوع شهریار
انکار منکران تشریف تقدیم خسروان را در حق جمعیکه شرف
مجد قدیم ندارند منکر و ناپسندیده میشمارند توقیع درین امر
دو رنگی آنست که در باره اشتهار پدران ایشان تشریف باده
ملامت آباء ما بازنگرد و پیش از آنکه جلالت پیشینه و اصالت دیرینه
داشته باشند مرفوع همواره در مجاری کلام بر زبان
جاری میشود که ستم نومیدی بر امیدواران تفصی اعمال و اشغال خود
روا ندارند توقیع بواسطه آنکه ظلم از آن شغل باز نگردد و اصحی
از نسخ بجای لفظ عن درین توقیع لئلا یرجع الظلم عن الشغل
لفظ علی و هست و بنابر نسخه اولی ظاهر امر او آن باشد که جریکه

جهیز وصول آن با عمال خود از خیانت عمال امید ما از این عمال تشتید
بسبب بی‌مروتی درباره ایشان مبادا از آن اعمال شما رجع گردد یعنی
عواقب خیمه آن بشما مضرت نماید و در صورت نسخه علی هذا معنی این
باشد که عمل سطوت که خوف سرایت آن شغل کور دیده مبادا
همان شغل باز گردد یعنی شامت حرکات ایشان با سبب اعمال صاحب خطیب
خشب ان بفروع آن شغل مباد یکباره جمل آن شغل را بزبان آرد مر فروع
سجیه نیل فرموده اند که متکفلان اشتغال الملک مال چون مخزن اموال
خویشتن را از وجوه خیانات آگنده سازند گویا معده های خود را به سموم
انباشته باشند **توقیع** حکمت آنکه بقا آنها مر بقا معیات آنها
بمقدار بقای حاجت باشد بدان آن انتهی تعبیر این توقیع ام
تضمین آنست که کما صفیان آن اعمال که خیانت در حق ایشان
روا داشته اند به نفس و مال آن خائنان چندان ابقا کنند که بدیشان
محتاج باشند و چون بی‌نیاز شوند بهر دو را معرض تلف ارند چنانچه
این بدان آنست که غیانچه بدتی باید که زهر در معده بماند تا انگاه
که اثر آن پدید آید همچنان عدم تاثیر سم خیانت در مال و نفس خائن و
لقا آن بمقدار مدت نیازمندی باشد و تا انگاه که وقت
از وی در آید در حال اثر خود ظاهر نماید **مر فروع** سجیه و فرموده اند که فلان

منهی که انهار اخبار و ابلاغ وقایع فلان ناحیت بدو مفوض گشته
نباشد که درین زودی محتاج بدان شود که دیگری در بارگاه ما تمام
او تبرده خبر او بعرض ما رساند توقیع ازین راه که طریق اخبار نا
سپید و دساخته انتهی توضیح معنی این توقیع آنست که صاحب بریدی
منهی مذکور از روی پست رائی و کوته اندیشی از هم با امید بولات
و عمال ولایات و اعمال متعلقه بشغل چندان مسامحت و مساهلت
بکار برده و تا حدی تقدیم خدمت ابلاغ اخبار را بتاخیر انداخته که ره
پیشرفت کار را بر خویشتن تنگ ساخته چنانچه رفته رفته منتشر
آمده شد روزنامهار اخبار آسمت انقطاع پذیرفته چندانکه کارش
به انتقام کشید که بجای او منهی دیگر باید تا که خبر او به بارگاه والا ابلاغ
نماید مرفوع بکدام و لیل اکثر اوقات میفرمایند که ملوک را در هر باب
طرق و ابواب مختلفه میباشد و راه رعایا من جمیع الوجوه
توقیع بواسطه آنکه راههای آرای ملوک در تدابیر پراگنده است
بر موجب افتراق اسباب صلاح و فساد رعیت و نهایت عصیان
طاعت چیزی نیست انتهی توضیح این توقیع آنست که طرق امور سلطنت
از روی تعدد و تکثر وجوه تدبیر ملکی و مالی تشعب تفنن جهات سیاست
رعیت سپاهی بما لا غیر متناهی است و سبیل همگی رعایا به پادشاه سلوک

طریق اطاعت ملوک را مرعی نگه نداشت مرفوع بچه وجه فرمودند

که از زبان فلان قلیت و عیب گستاخی ادا دانسته میشود انتهی از چه رو در

معرض بیان حالات مرقوم فرمودند که کمی پایه گوهر و کوتهی پایه نظر

فلان از بسیاری سخن بیهوده درازی زبانش پیداست توقیع

بواسطه آنکه بزبان هیچ اظهار نموده آنچه در سینه بود ان امر کرده بودیم

سجاحت یار در باب سجاحت او انتهی یعنی آنچه در باب او سجاحت بار گفته

بودیم از سخن در در باب با بر کمی بصیرت و بصارت بدین خبر مبرا

اعلان و اظهار آن نموده مرفوع لطف بخشیده مصلحت فرمودند که

سمع در باب فلان شایستگی ندارد انتهی تفصیل این مجمل آنست که تعامل و

تجاهل عارفانه در حق فلان بطالت کوشش جهالت کیش میدهی ندارد

چشم لوشی که نزد بصارت اهل بصیرت در اندیشی نفع او را صحاب

فساد است امید انتباه است و در اصلاح مصلحتی آری توقیع بواسطه

علم او بعلم با نفاق او حاصل است انتهی توضیح این ابهام آنست که بسبب علم

بعدم اصلاح حال او آنکه مجموعه مفاسد طباع او است اطلاع یافته عمل نفاق میکنیم

مرفوع از سبب مبارزت شهریار با دشمن منقبض و سوال میرود توجیه این مرفوع آ

که چون تابان درگاه افراط میل و انحراف خسرو از استقامت صراط حزم و عقل

با عتساف سیر امیه شور و سجاسته از راه عاقبت بینی نهایت تمهید

دانسته و هویدا نماید که دوراندیشی الطف و فرجام نگری شهریار که شیفته

فرموده اطوار امور را پسندیده خرد و خردمندان ستوده اندیش و ستوده

و دانسته خلاف نسبت و زنگ بسته عقل تجربه نیز مرده و شود توقیع رسانی

آوازه اظهار و لاوری تا در همه اطراف آفاق شنیده شده پذیرد و در اتفس [illegible]

دشمن افزاید صلابت و صولت و کثرت سطوت و مهابت نفس ما در گیر

هر آینه معنی از بداندیشان که خاطر ایشان از جمعیت و داشت [illegible]

پریشان گشته از اسباب هشیار خواهند گرفت و خاطر خیرخواهان که در

صورت خواهان خیر ما باشند بهمین معنی از کلبه بنیان اطمینان بگیرد [illegible]

در قواعد دین و قوائم دولت بد وجه از تموز استقامت خواهند [illegible]

مرفوع باعث امر باخراج فلان از زمره خواص درگاه ما در بیان [illegible]

چیست توقیع سر این معنی آنست که نقاش [illegible]

اموال [illegible] بدشمنان دینی و جانی ما فروخته مرفوع [illegible]

[illegible] امر والای شهریار صادر شده و که فلان محتشم [illegible]

شهر و دیار کوبکو [illegible] توقیع در همگی محافل عوام و

خواص اظهار [illegible] از کار آمیزش و معاشرت با ما و خاصان [illegible]

تا مگر بسبب استحقار زندگی و استخفاف [illegible] جانی و مالی

در باره امور ملکی و مالی راه یابد مرفوع [illegible] فلان

علما را رسد که از اهل درایت و کفایت بوجه موجب انتظام تولیت ملکی
سکه رایاسی سکری یابد و اکتفا نشسته اند توقیع ان نیست علت سببیت
از رهگذار شخصیه که از مکاسب آن ننگ نفوس نفیسه انسانی است کسب
نموده و مجمع فوز نصیبه تکلم انسع که داخل شده اهل مبتذله ادبیت برین وجه
بدان از روی عقل و شرع رو نیست جائز و داشته مرقوع سبب آن
اسباب قبح رت حالت و علت قلت قدر و مقدار از فلان معتمد از مزد
بیبادوقت شهریار بعد از کمال مرتبه اعتبار و اقتدار چیست توقیع
آن تهی مغز مبین اسباب کثرت و وسعت دستگاه ثروت
کرا از تنگی ظرف طاقت تنگ مایگان بر نتابد بتوانائی خویشتن جا
تبابات تجسته و بدین شان هنجار راه برابستگی عوایت بموجب مرقوع
باعث امر عالی باسقاط فلان والی از رتبه خود به مرتبه که از غایت هبوط و
انحطاط پایه از ان فروتر نباشد چه باشد توقیع بدین سبب که با وجود
عدم نجابت ذات و اصالت نژاد و فقدان استحقاق و استعداد
ترقی بپایه عالی از درجات مفاخر و معالی که مرتبه از ان عالی تر منظور نیاید
بل بالاتر از ان متصور نگردد ورد نظر داشته مرقوع ما لا ربابان
از موجب نزول فرزند نایب خود قصبه [illegible] استفسار است
توقیع تولیت محل موجب طغیان او شده و او بمثابه مفسده [illegible] فساد

نادره اصالت او میکند انتهی توجیه این توقیع بوجه وجیه است که

مرتبهٔ نیابت که موجب بیان احوال گذشته از گذشته موهم عصیان است

چه این حالت که خبر بد می گوید و نه بیگانگی نسبت ولایت ندارد

یقین او را بر صدد بغی و طغیان خواهد داشت مرفوع بجهه

فرموده‌اند که در باطن محال موالکی از مجلس فلان که بر تکیه‌گه بغض

کینه گشتند نیست توقیع چه مشاهده میشود آنچه در باب بالکی نقش بر بیش

در باطن خویش آورد انتهی تقریر این سخن است که آنچه آن نفاق پیشه اند

بدخواهی در مکامن باطن خویش نهفته ظهور آن بگوهر شناعت و حال را در جه

مشاهده و معاینه رسانیده است که نهاد صافی ایشان بالذات مستغنی

نقص شیوه توان بیگلند مرفوع از چه راه امر والا به پست ساختن قدر

و مقدار فلان محتشم سمت اصدار یافته توقیع آن خود رائی جاهل و

گمنامی خود را که قبل از شهرت و شادکامی داشت همانا دیده نادیده

فراموش کرده شیوهٔ مردم ناسپاس خویشتن ناشناس پیش آورده مرفوع

بسبب عزل فلان عامل از عمل چیست توقیع موجب آن است که محال مولات

آن ناشایسته کار قبل از تولیت و آبادی پیشه نداشت چون تفویض آن نقص اصلاح

حاشیه [illegible] آن عاقل شده بود او موجب فرمود بمعموره [illegible] آن را

بحساب خود آسان کرده بلکه بجای استعمال مصالح اعمال مفاسد بکار برده جهت عزل

اصلاح افساد العمال ورد لاجرم بحریم این بایه نشانست ... درباره عمال ...

از آفت شراره و در حراقت بیش است در کار او کرده اگر موجب ... مفسدان شده

از فساد بصلاح ... تا آمده از تبلیه کاری شایستگی ... موقوع ... موجب ... این ...

حسب الامر ... اعلی القاب ... گنده ... شده توقیع ...

امر ... باطل ... بدون ... جمیع ...

و قصه خصومت ... آرزو ... تا ... مقالات ... و قبیله او ...

علاء صاحب ... بدینگونه ... اشتغال ...

... تقصیر ... اشتغال ...

اشتغال ... عمال ...

توقیع ... تقصیر ...

... تقصیر ... توقیع ...

... عمال ...

مرتبه ... عمال ... توقیع ...

... انفعال ...

... رعایا ... پادشاه ...

... پادشاه ...

اقتدار ...

See page 82

و سایر امور سلطنت با نهایت بستگی بسیت و اطاعت اوامر
سلطانی قناعت نکنند حال آنکه گر متاره های رمایا بکار سپاهی
ایشان در عین تعب کشی و رنج برداری و تحمل بردباری اضطراری
مثل رفاه حال و فراغ بال ملوک نیست چه قیاس حال فارغ بنا
مع الفارق است نزد عاقل و لا ایشان منها منصرعه بین تفاوت
از کجاست تا بکجا توقیع عامه در کمیت بسیار اند و همگی مشترک یک کار
و پادشاهان یگانه و بی همتا و هر یک از عامه منفرد اند بصحبت خود و هم ما
قسمت یافته میانه همگی هموم همگنان و هم هر یکی از ایشان منقسم میگردد و
به هم با امور ایشان خود نیست به باقی نماند و در امور ایشان وجود
آنها با بقیه از تدابیر که در آن خوف تقصیر باشد تبیین این توقیع علی
الاجمال آنست که کافه ناس بحسب عدد بیشمار اند و با وجود این همه
با هم متعدد به یکدیگر اند در همه کار و پادشاه با وجود یکتائی در ذات
جمیع مقصدها و نیتهای خود را منقسم و پراگنده ساخته در تدبیر مهام
و مقصدهای مردم و قصد هر یک از همگنان بر وجهی بسر آید هر گاه هم
مقصود ایشان بر آید و مقصدهای متکثره پادشاه باقتضای کثیر
که پیوسته باهتمام تمام با انتظام سلک نظام کلی و انصرام مهام کلی
بازبسته بانجام رسیدنی نیست و بسر آمدنی نه چنانچه درباره

ورا نام مسیح دقیقه از دقایق سیاست و تدابیر او بود افراط باقی
نماند که انگشت گرفت و گیر بر حرف تفریط و تقصیر آن توان گذاشت
مرفوع بهیچ وجه در باب فلان شناخت از جرایم و جنایات عفو
مخصوص میرسد در قبول آن توقف مینمایند توقیع تدوینا تحقیق
پیشه که پیش او صرف نقد جان عزیز در راه ما عنایت خواست
بدانگونه پرستاری که مرد کار و شایسته پیکار و زنده باشد بیا یکیست
ور نه تو بدین پایه منزلت سزاوار است مرفوع دردخواهان
هنوز آگاهی بر موجب عفو بر لوازم عصیان و طغیان اهل روم
دارند توقیع بدلالت اظهار توبه و انابت و ظهور آیات
ندامت و اعتراف صدور عزمت کرامت ما دامن بخشایش گناه
بدیشان راه بپیچد مرفوع فلان جمعی از اکابر بدرگاه والا
آمده سپاس عنایت حضرت باری تعالی در ضمن حصول امن امان
و آرامش زمین و زمان بمیامن عدل احسان شهریار و رشد رضه از جدا
در قمع فتنه و فساد مفسدان و کسر صولت دشمنان و دفع جور ستمگاریان
بجای می آرند توقیع همانا همگنان میدانند که آنچه بر منشیان سلوک
سبیل طاعت ما یک و دیگر میکو کار لازم نموده بر ملوک نیز حرمت
مساعی خود در حراست ایشان واجب فرموده بل در رعایت جانب
نگهبانی

دو دعای خود از جمیع وجوه وجهات بجهت حمایت و رعایت سپاه و
رعیت بر مراتب وجوب افزوده اکنون باید که تا صاحبی ایشان در دفاتر
ثبت نمایند تا بر موجب جزای احسان با احسان مکافات اظهار امتنان
همگنان بر وجه احسن بظهور رسد مفروغ فلان عامل که در باره او
والا به ملازمت در بار صادر شده مدتها ست که از عاکفان درگاه
است در باب عرض حال او بسبیل تکرار رفع حجاب آداب نموده و تفتیش
جواب نیافته و با انجالت که احوالش استیفای انواع بدحالی نموده و
استقبالش بدلالت مطابقی مقتضای حال آشوب بر سوء مآل قرار داده
اعلام بموجب التزام درگاه درخواه می نماید توقیع آن تباه کار
هنگام عمل عامه وفود رعایا وجود برایا خاصه آنکه از جور گماشتگان
او بجان آمده نزد او به تظلم می رفتند بر درگاه خود موقوف و محجوب
نموده از اذن دخول محروم و مایوس میداشت لاجرم بجرم این
جرات و حکم وجوب جزای اعمال امثال آن شمال عالی بر موجب نفاذ یافته که
چندان در درگاه منکوب و محجوب بوده باشد که یاد این کردار نابکار
خود که نسبت بزیردستان خویش بعمل آورده از حجاب تا که زیر دستان
وی اند دریابد هر مفروغ خیرخواهان خواهش آگاهی بر این امر شهان
دارند که در شب گذشته بر زبان شهریار گذشته که از فلان بر نفس خویش

خویش امین نیم توقیع ظاهر شد که آن کم دیانت بسیار خیانت
سجبال دنیا شده بین و مفتون بست انتهی توجیه این توقیع آنست که هر که
باطنش از دوستی مال مملو باشد ظاهر است که بمقتضای این قضیه
حقه که دوست دشمنان درحقیقت دشمن دوستان باشد هر آئینه
مآل کارش به دشمنی دوستان خواهد انجامید مرفوع مرزبان فارس
بنا بر فرموده شهریار از تختگاه اعظم صدور یافت از مردان متناوره
کار آزموده برای بندگی درگاه بعد از تکرار امتحان و اختبار
اختیار نموده بنشسته که بدرگاه آمده حاضر اند درباب آنان فرمان
چیست توقیع همگنان را آگاه سازند که خاطرخواه اصلی از خدمه این
درگاه محض محبت تهدلی و اخلاص عقیدت چاپیست نه خدمت بدنی و
پرستاری ظاهری اضطراری و وفور اجور و تفضلات نظر بلاخطه
این معنیست انتهی توجیه این توقیع آنست که چون ترتیب ترجمه مرسومه
ومواجب مستمره بهم خدمه وبر مقیاس سایر عطایا و مسانفه ا همگی پرستاران
وابسته بحصول و توقف بر علاقه ولای قلبی و وداد باطنی است نه بسعی اعمال
جوارح و اعضا و نیز نوشته باید که دیده و دل وابسته در بندگی
شروع نمایند و از خسارت انتها بر حذر بوده بدون تقصیر
ابدا بدین جسارت نکنند مرفوع فلان بسبب خیانت بجولیدار

جواهرخانهٔ سرکار شهریار رسید به توقیع تقاضای باریابی [illegible] کرده است

نسبت نباید داد و نیز رای ما اعتراض نباید کرد انتهی توجیه این توقیع

آنست که ما دوام که از متکفلان اشغال جلیلهٔ سرکار خاقانی سر بزنند که

در اثبات آن از فرط ظهور پیشین بینه و برهین نیازمند نباشند بمحض ظن

و تخمین متعرض [illegible] بعرض اهل اعتماد ما نگردند و دقیقه از دقایق

اعتراض بر رای دانش آرای ما بهیچ وجه روا ندارند مرفوع

موجب امر شهریار بر رسوا نمودن فلان در انجمنهای شهر و بازار به تحقیق

آبروی او بسرزنش مرد و زن در هر کوی و برزن چیست توقیع

آن کم خرد از [illegible] همسری که لازمهٔ بدگوهری است با وجود قلت [illegible]

احتشام از بی خدم و حشم سرآمده بلباس [illegible] اعیان دولت

درآمد و [illegible] او [illegible] از زمینا گذشته آهنگ [illegible] بر مدارج افلاک

یعنی دعوی برابری و همسری ما و ارد [illegible] بجه [illegible] ابواب

عنایت و رعایت قلبی و جنانی و احسان و تحسین فعلی و زبانی بر روی

استحقاق و استعداد فلان انسداد یافته توقیع آن [illegible] اطوار

محاسن و محامد حمیده ما را که پسندیده دوست و دشمن است بنظر

قبول ندیده و لوازم اعظام و اجلال این دولتخانهٔ اقبال چنانچه

حق مقام است بجا نیاورده مرفوع بسبب فلان [illegible]

نموده خسته و محکوم و قربان بر فلان گشته شده با وجود آنکه
بر و حاکم و فرمانروا بوده توقیع بسبب آنکه تصدی اعمال
او را است ساخته و باستظهار آن از نتایج اظهار غنا نمایند انتهی
تقریر این توقیع آنست که تولیت ولایت پس از پستی پایه سرمایه
خودپستی او شده و قلت فراخ دلی بعد از کثرت تنگدستی علت
زیاده تندی و بدمستی او گردیده چندانکه بسبب تنگی ظرف
قدرت و تنگی حوصله طاقت فرط غناهی خود را از طرف اظهار غناهی
ما بیست سرمایه استغنا از ما ساخته لاجرم بجرم این جرات انتهی موجب
وجوب تنبیه غافل عقوبت او با علام ساحل تحریر نموده زینت
آن فرمان را از بر دست او نموده ایم مرفوع بجهت سبب
معروض بیان حقیقت حال مردم فرموده که فلان نیکو محضر او راز
غایت مراتب عنایت و اعلی درجات رعایت ما شده چنانکه
فلان بد اختر مستحق اسفل درکات بی لطفی و نامهربانی ما گردیده
توقیع بسبب آنکه هر دو در غایت مرتبه نصیحت و تعشر انتهی
توضیح این ابهام بدین وجه است که نزد ما بتحقیق پیوسته که این دو
آئین که خوابان دولت ما و دولت خوابان ماست و در کمال
بیهوده جوئی و خیر ... است و آن نفاق سرشت در اقصای ...

شهرانه بنشی و بنگالی مرفوع چون کثرت مصارف و مخارج
خود است باب الان و تلاع و مشاغل متعلقه بدان نجا جمعی نیورز
درست آن استیفاء اموال خزائن نموده چنانکه بقیه آن خارج
به طلب بعضی از عساکر اصلا و فا نمیکند چه حاجی همراه این رو رای شیاد
مؤید ان بدان قرار یافته که این تحاویل را که بعلت کثرت قلت
از کم کفایت کمتر است بعینه صله به ایشان واصل سازند و همگی را وعده
توفیه حقوق در سر سال نو نوید دهند این مصلحت بنابر حصول احسن
ذکر جمیل نسبت بصلاح دولت شهریار و تنظیر احوال قوم و نیکو
از اخذ آن زراق ناقص توقیع رای حضرت و آرای مؤید
و درین باب کفایت نیکو و قرین صواب است چه مقدار صله
بسیار کم باشد باعث کثرت تمهید اساس شکر و سپاس علت
قلت آنکه و گله می شود و مقرر می عسکر هرگاه
وافر نباشد موجب شکایت و عدم رضا
خواهست و بغضا میگردد و اکنون حسب صواب دید
مؤید بقیه خزائن را بر همگی آن فریق تقسیم و تفریق نمایند
و همگنان را به استیفاء جملگی زر طلب خود در زودترین وقتی
از اوقات وزند و یک بوفاترین وعده از وعود

خرسند و خوشنود سازند انتهی باعث ورود معارضت حدیث
عدد و آن سرزمین که صعب‌ترین ثغور و مخوف‌ترین نواحی
مشهور کشور ایران است کثرت احتیاج است به بسیاری
پاسبانان چه آن محال مداخل جمیع طوائف نامعدوده خزر
و اصناف بی حساب سقلاب و غیر اینهاست از
روم و روس و توقاتی آباء و چرکس و مردم سغدین و
بلغار و قلیه و ماجار و اهل دشت و قفچاق و الاجاجی و دیلمان
دشتکار و قوم وقیطان و گروه لکزیان که کوهسار ایشان
بیستان از کثرت بیرون است طایفه غیره اینها چون طوائف
یاجوج از حد حصر و عد بیرون اند لهذا اساتید ممارزن و خامه
ملوک ایران با خراج آن مملکت از بیم تاخت و تاراج
این گروه خنج نگاهبانی و صرف نگاهداشتن این رخنه‌گاه
نموده‌اند چنانچه از مبادی روزگار کیان و خسروان
تا آغاز عهد ملک داوود گر نوشیروان آن سرحد
هرگز از موازی صد هزار مرد کاردار تمام
سلاح بیکم و کاست خالی نبوده و غایت
اهتمام ملوک ایران در این باب بجائی بود

که نام شاهی بر سالار این سپاه نامور می دارد از منصب جلوس
نیم تخت و پوشیدن نیم تاج وا رندی تا اگر این معنی باعث اعتبار
او گردد و دوست و دشمن از وی حساب دیگر گیرند و از این رو
او را ملک السریر و آن ملک بلاد السریر خوانند و در نوبت خسرو
نوشیروان چون کار عدم توفیر خراج باتمام رسید و مسالمه را چاره
سازی تدبیر درگذشته باضطرار کشید و کتیبه که از جمعیت
چشمی بکمال سپاه و جبال ملک سد و کار او لیارد و لت از بلند
به دشمن کام می کشد بنا بمنطوق اهل الدول لمحزنین بدلالت الایام
در باب ساختن سد این ولایت و اثبات قلعه و مصحح بن سرو
یعنی نوشته او را این تعلیم نمود چنانچه از محل انقطاع جبال لکزکان
تا دریای خزر شهر جاربند و گذرگاهی بود با الواح سنگ خارا
تراشیده برآوردند و تمامی وج آنرا با ادویه لازمه مخلوط و مرصع
ساخته الواح را بمیخهای آهنین گران سنگ بهم پیوستند چنانچه
و از روی پشت سرب گداخته نیز بکار بردند و بنای سد را با آب بپایه
از آنجا برآوردند و منتهای آنرا از سمت بحر زیاده از یک میل بپایان
بحر را به ده از قعر آن بر روی آب رسانیدند و آن سد را در
استحکام داوند که توهم تسخیر آن راه اشتباه آن لبند یا ...

و بین السدّین بجهت تردّد کاروان تجار در آمد و شد مردم آمد بار
بمقدار دو رشته کلان فاصله گذاشته دروازه در عرض آن از آهن
بران نصب نمودند چنانچه هرگاه قافله از دشت ترکان و بلاد تاتار و
سایر اقطار شمال بایران آید یا از ایران بدان سمت توجه نماید دروازه
را گشایند و بعد از مرور قوافل باز مقفل نمایند چنانچه اکنون نیز این
طریقه مسلوک است و از آنوقت باز بجای صد هزار سپاهی جرّار کار
بدان سنگ منحصر شده که موازی یکهزار تن از احاد لشکر ایران نگاهبانی
آن سرحد و محافظت در بند سد اشتغال میدارند و این سد را
پارسیان در بند خزر و در بند آهنین و ترکان دمیرقاپو و
بعربی باب الابواب و باب الالان گویند مرفوع بحجه استناد
در باب بهزاد عملدار که در این شیوه استاد است فرموده اند که همه
تدبیرات او در هم متحلل شده و تمام مهام عملش ضایع و مهمل گردیده
توقیع بار سیده که مرتاب روزگار اثرش به بیجا صلی میگذرد
و همه ... نقصش و پستی و بیخبری امور سرسری میگذرد
مرفوع بزبان حقیقت بیان از چه راه رفته که بهره فلان محتشم
از مال و جاه خود بعینه بهره اشجار و نبات است از برق خلّب یعنی
برق ابر بی باران توقیع چه مستحقین را از مال و جاه خود منع مینما[ید]

انتهی و توجیه تقریر این توقیع بنوعی است که چون آن مالک رقاب
استحقاق را از منفعت جاه و مال خود که بمناسب کمال رسیده
منصب حیران رسانیده و اموال و بحکم قسمت عدالت ازلی در حق
محتاجان و دردمندان که بحق ایشان و در حقیقت مشتمل اند و از
بی توفیق همگنان را با کمال مرتبه ممتاز منسوبی از حقوق خود بی بهره و معطل
ساخته لاجرم بمقتضای مشیت باریه حضرت احکم الحاکمین که مهمات بر
محتاجی مکافات بمثل جریان میشود این آن مانع السعادت با وجود
شمارت اراده از توانگری خود محروم گشته مرفوع بجهه موجب
فرموده اند که آثار افعال و اطوار رذیله او از فساد و مواد و ماهیت او
یاد میدهد ازین راه بیچاره گری طبیبان ناپذیر است توقیع
بسبب اینکه مال آبا و را الفساد و خرابی باز سر آورد است یعنی چون
والا اینکه منبت اهتمام او تعلق گیرد در خلال اندک مایه مدتی انقلاب
فساد کلی بحصول معالجه آن و حصول شفا بسیار است که بمعنی ناشایسته
غیر در صورت خلل عقل تمییز و انگونه عمل فاسد راجح طبیبان ماده فساد
سودا شده انگیزانگیز مرفوع از چه راه فرموده اند که فلان
مال دار ناگهان بمصیبت تلف آن اموال بیکبار گرفتار خواهد آمد توقیع
چه چالاکی را بدون استحقاق بیک مرتبه کسب نموده انتهی و توجیه

این توقیع مبنی بر آنست که چون اکتساب همگی آن
زیست بر توفیق خداست حق نبوده بلکه آنرا از جناب اجل حرام
معفی و باطل نموده بر اسند بطبق منظومه مشهور و مصنف
بسا تا مده ببسلم و پی و دبابیه از همان راه که آمده بود
بهمان طریق بازگردد مرفوع دو دستوران درگاه
بیان موجب صدور امر والا به منع نمودن فلان از حضور درگاه
داند توقیع معنی جلیش آن است که از راه تنخواه عمد و فریب
(میل نموده انتهی یعنی چون بنگاه استشاره از بهر ره راست
زدان درست بخار یعنی همچنان استشاره از منتها صراط
مستقیم بحرای معانب ورزیده بسا و کناره گرفته ملاوه
عموم ولایت خیره داران را باب استخاره برا بهترین جاده خیر
به طریقه قاطعان طریق رفته از این ره راه قرب اینگونه مردم
با بکاسه انجمن حضور ملوک از طریق خرد و خردمندی بغایت
دور است بلکه با وجیب تنبیه بر شتی بی ادب بهمه جهت ضرور
مرفوع بموجب کدام جناب فرموده اند که فلان ظالم را از
منصبداران دیوان مظالم در همگی محافل شهر تشهیر نموده و بقبیح ترین
وجهی منشگرد در حضور معارف سرزنش و تقبیح نمایند

توقیع آن ناکسان و ناشناسان خدمت و شنوسته اجرای حدود و عقوبات
سایر جمعی پراگنده روزگار از زمرهٔ اشرار شهر و دیار که استحقاق عذاب
و نکال آشکارا داشته‌اند در بند و بیگار برده مرفوع علت منع
در بیرون باشند نفی مرتجر فلان خادم از درگاه و سبب عزل از منصب
ریاست خادم بعد از تقدم خدمت و عدم ظهور تهمت با وجود سبق
کلام و ثوق و اعتماد چیست توقیع در نیولا صفت ناشایسته
حقد و کینه که پیوسته در مطاوی سینه نهفته میداشت از ان ناشتوه
اطوار بظهور پیوست و پیدا است که از بد بودنان تیره روان عیشم
تقدیم خدمت نزدیک خسروان داشتن بی نهایت از ادب کار
دور است و دور کردن اینگونه نکوهیده مخبران از قرب انجمن
حضور بالضرورت بنهایت ضرور مرفوع موجب منع و حجاب فلان
حاجب از دخل درگاه چیست توقیع چون حاجب
جمعی را که لقای ایشان مرغوب بابود از بار درگاه محجوب داشت
ما نیز از راه وجوب مجازات مثل او را از انچه کمال نصیب او بود است
از نهایت اختیار و اقتدار و لذت امر و نهی و قدرت گیر و دار محروم
و ممنوع باز گذاشتیم مرفوع مردی بکردی بدرگاه عرضی
آمده ادعا مینماید که درین ایام هنگامی که هنگامه بارش باران

و ورزش باد و وزان را گرمی و عذوبت و تندی و شدت بود و تنگی

منزل این همینت نزول مبذول فرموده اند و من بر طبق مقتضای حق

حال و مقام که همگی بیکی التیام داشتند آنچه داشته پیش طبق

عرض نهاده ام و حق مقام بجا آورده و تحقیق اگرچه آن آزاده مرد

تنگی منزل و کوتاهی مدت شرط ضیافت بجا آورده و رسم

نزول و اقامت ادا کرده و الحق بر طبق دعوای خود حق مقام ادا

نموده ولیکن ما نیز او را در وسعت آباد امن و امان با اضافت طول

زمان ضیافت نموده ایم و اما تفصیل جهان کرشیوه مشهوره

خسروان آل ساسانست باید که تخت نهار تحصیل و صوان تحمیل حضور

آن بر مبنا ارادارجح و ثنا نهاده انگاه بتهنیه و تایید اساس شکر

سپاس پردازد و در مقام رضامندی و خرسندی شده ابواب

شکایت و ترک رعایت حق عنایت مسدود سازد مرفوع

جرداد بن نرسی پدر برادران رضای قباد معروض میدارد که در روز

من از دیوان عطار قباد دفعه تخت مقصود بهم متعذر افتاد و با فنا

چندین کرت نافرجام روزگارش بر چهار شهر اردو بهم قرار گرفت

و در سال سومی جلوس فرخنده شهریار که با بقای گیتی یار باشد

بسبب رعایت جانب شعوبان خسروان ماضی در ریکد خویه ضعفا

دوستی و دوازده هزار درم مقرر شد و متوفّی دیوان اعلا از جهت
متصدّی تفصیل آن گشته در سال ششم اورنگ نشینی تنگ نظرا
هزار بار آمده اگر آن کفایت پیشه ازین اندیشه باز نیاید و در اندک
روزی رفته رفته همگی بکم و کاست خواهد رفت و درین حالت صلاح احوال
و راحت و امنیت سپاهی آنست که هم آنچه نخست قرار داد تفصیل نماید
بود بر قرار باشد تا حاصل گیرندگان دستاران که از پراگندگی اندیشه
بیش و کم درهم است از تفرقه فراهم آید توقیع در خواه
در غیاب قرین صواب است چه تمامی محبت بافضل از زیادة رجا
بالقوه مشروط بر توطئه بازدیاد نعمت است و بر قیاس تفصیل
و کاهش امید زیادتی و البته کمی فضل کرامت بانجام الامضا
پیوسته که از خالص اموال خاصه سرکار آنچه بصیغه تفصیل از قابل
از دو ابتدا داشتند آن را بی کسر و قصور در سانند و بر جاری استمرار
او هزار درم بیفزایند و او را از جانب ما امیدوار سازند
نیکو کاری در مستقبل خوشحال و خرسند داشته بهمه وجه خشنود
و رضامند سازند مرقوم چون نوع عالی انسان بر اصناف
متعدده اشتمال دارد و اتصاف هر صنفی باخلاف مقتضای
طبع ظاهر است و عدم مخالفت اقتضای طبائع مردم بر ملوک

و هنگام جای لازم و موافقت بعضی از اهل …
مخالفت مقتضیات نهاد و شیوه ارباب کمال سلیم …
فرشته سرشت که منش ایشان خیر انام شیوه …
مدعی نباشد از شهریار خیر مجانبت و انحای ارباب …
نگردند و اصحاب ریاست بکفایت از خسرو سواسی عزم …
بمحض اصلاح اشغال مالی و ملکی و توفیر اموال بیوت و خزائن و بذل …
مالکانه بتکثیر عمارات بلاد و مزارعت ضیاع و عقارات …
نباشند و ارباب تکفل امور دار العدالت از ملک دادگر چنین نظر …
تمارهای متظلمان و عبور رسی معاملات دادخواهان و اعانت و اغاثت …
طالبان و اصلاح فساد و ترویج و کساد همگی عباد و بلاد و خواهند و دگر …
منزهت شده جز تقیید ملک نشر و تصمید و توسیع … و تفتیش …
و جمعی تن آسایان جز افزایش موجبات راحت و آسایش و تهییج
اسباب رامش و آرامش و معاشرت اهل غنا و طرب
مخالفت اصحاب رود و سرود از شه نپسندند
و خداوندان دعا و حرب و اصحاب طعن و ضرب
از پادشاه همین استعمال سیف و سنان و آمیزش
مردافگنان و خلطا با مردان مرد در بزم میدان نبرد خواهند

[illegible] خود از هر تفرقه پراگنده نشود تا پراگندگی [illegible]

صحبت خاطرهای پراگنده دلان گرد و سو تمامی نظر

[illegible] بتواری [illegible] النظر از خصوصیات [illegible]

[illegible] چنانکه تمامی [illegible] و درشتی هیکل و درستی [illegible] است و حقایق باطن

[illegible] ظاهر نشود و [illegible] معرفت و [illegible]

شناختن ضروریات حرب باشد از مقام کر و فر

[illegible] احکام و شناختن آلات و ادوات پیکار و فراست و

[illegible] و غیر اینها [illegible] بچه وجه در مجالس

مجالس ارباب نعم و روسا از هر

[illegible] از چه رو فرموده اند که از جمله آثار

[illegible] ملوک ایثار مجالست اعیان دولت

و اختیار صحبت روسای هر حرفت و صناعت است خاصه

ارباب آداب و حکم که بهر وجه و همه باب بر ایشان معاشر

این عشیره ذوی الشان و اجابت توقیع تا در همه آفاق

تمسک بدین علوم انتشار یابد چه درین معنی ملک را قوت است و دشمن را

خوف و تفرقه را معنی آنست که چون در النفس اهل آفاق آوازه اشتغال

ما با مثال این شریعه منتشر گردد هر آینه در تمامی اقطار ملک

۹۹

فرمود امیر جعفر ... تبیین آباد اشد انتهی و توجیه این توقیع که

بمقتضای طبع ... از علم نجوم ... صدور آن ...

اتفاق افتاد چنانچه مضمون خاتمه توقیعات بران دلالت دارد ترجمه

بیان نمود که چون عالم ... و برکت احسان ... آباد ...

و برایا خوشوقت و شاد ... باشند و ما را ... از شغل ...

از عدم پراگندگی خاطر فراغ کلی حاصل باشد و انجالت همگی الملک

طریق خوشوقتی ... ولایت کند اگر ... از ... کشور

... باشد ... باشد مرفوع عظیم روم ...

آمد که روم ... از درگاه والا در باب فدیه اسیران آن کشور درخواه

می نمایند توقیع بجای ... از اسرا ... روم ... خبر

... و چون خیل اقبال ... از دنبال آن ...

... روانه اند ... مخالفان مخالفت فرمان روا ندانسته

... ندانند مرفوع باعث ... اهل خراسان

و اشباه ایشان از اهالی کشور خاور ... حوالی آن ... اهل روم

... خواهد بود توقیع علت این تخصیص آنست که عداوت

اهل اقلیم روم ... فطرت مردم خراسان و سرشت

و نهاد اهل اطراف و اکناف آن مرز و بوم ... یافته

توقیعات کسری

۱۰۰

مرفوع ازچه روا مرد الا بصد ہیچ پیوسته نگرد آنکه در تحصیل خود

سعادت بار در باید که خویشتن را احسن المقدور بلباس فاخره

وزیور گرانمایه بیاراید و خود را در نظر با مهما امکن بهیئت مستحسن درآورده

زیرا که نیکو روی جه حسن جلوهٔ نمایان نماید توقیع بدین وجه و حسنی بساط

صور همگنان بوضع ناپسندیده از راه دیده در رانده و منظر ...

طبقه ... جانگیر و جه پیدا است که هر آنچه در عمر ... بهیئت ...

عکس ... در ... زوال ندیده مرفوع هیچ دلیل ...

که سودمند ترین امریکه علامت نفاذ ... اشتغال با شتات ...

امر است ... و خیال آن بی تطرق خلل ...

احوال توقیع بدلیل تمهید اسباب الذات ... که از تجویز ...

اهمال ... بتمامه کلی با بضار کل امور جمهور مردم رسیده و تعطیل و

اهمال که علت تامه بس افتادن جامه اعمال است و ... اکثر احوال

آفت بر پیشرفت کارها رسانیده و بر جمله قطع نظر از ظهور این آفات

محض گذشتن کارها از اوقات آن از دست در افتادن

تیرهای راست رو بخطا بست بد ... نشانها آنها مرفوع

بسبب ... فرموده اند که فلان مرهمندی نسب در خاطر ما راه خطور

... دل جامی قبول دارد ازآنرو که در عالم ... توقیع

توقیعات کسری

صادقه انچه او را ببینید از نیکوئی حال و استقبال برای ما دیده و تمنی

دلالت تمام بصفا رو او و صدق عقیدت و اعتقاد او دارد

مرفوع بحجه موجب فرموده اند که [illegible] ملتمس نمایند

قاطع بشنید و خواهند توقیع بجهت آنکه نسبت بساحت حرمین

و بسیاری کمیت او و شره او بهر انچه از حیطه دائره امکان بیرون

باشد احاطه دارد و هر چند نصرت آن به برادر و فرزند خویش میوید

او برسد مرفوع از سبب انچه در سلک کلام بر زبان ملک رفته

که فلان مایه آفت و مادهٔ مخالفت فتنه است سوال میرود

توقیع بموجب آنکه از بانوشیده بفراهم آوردن اموال اسباب

و امرا پوشیدنی دولت را با وجود شغلش اسکار اعیار و مرفوع

همگی اهل طرب از عطای شهریار بهره عیار و افر یافته اند چندانکه هیچ

مغنی نمانده که از سرمایه توانگری غنی نشده باشد الا فلان که با وجود

مهارت در صناعت موسیقی و حرفت خنیاگری در فنون فضل و ادب

ید طولی دارد و چنانچه از نسبت عطا استغنا دارد توقیع پیش ازین

فضیلت خویش درین پیشه از ما نهان داشت [illegible] آن [illegible]

بود که ازین حرفت بسبب اقتضای عهد جوانی آن بی نیاز [illegible]

دست خود را بر ما عذر بود که عهد شباب گذشت و جوانی آب [illegible]

گذاشته و منش ابنای انس خواهش خویش گشته هنگام گذشتن ...
غناست چه تا نسیم نضارت در جویبار جوانی و آب طراوت با ...
باشد بید و تیر ... اهل سبز و در دو از غشاوت ... آب
... آن بر توان داشت و به نیروی شگفته روی گلها بانگ ...
خشک ... مضطرب گل نتوان چید آری مادام که اغصان نهال ...
سبز و شاداب نباشد شعله آواز بلبل را تاب در خنده گل را آب نباشد
و آنگاه که خلل ضعف و وهن به اساس قوی و حواس راه یابد ...
زنبور نماید و نغمه زیر و بم را با ناله زار بهر و یکسان به گوش آید ...
نظام ادا نموده حکیمی که فرموده رباعی چون پیر شدی ...
نتوان کرد ٭ پیری است نه کافری نهان نتوان کرد ٭
شب هر انچه کردی کردی ٭ در روشنی روز همان ...

خاتمة الطبع

بعد حمد خدا و نعت سید انبیا صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم پوشیده مباد که در
ایام فرخنده فرجام کتاب لاجواب افادت انتساب مسمی به لعل خسرویه موسوم به
توقیعات کسرویه در مطبع فیض منبع جناب دانش مآب عالی همم معالی
و گرامی جمهور منشی نولکشور صاحب عدة الله با علی المراتب به ماه جمادی الاولی
سنه ۱۲۸۷ هجری موافق ماه ستمبر سنه ۱۸۷۰ع بپیرایه طبع در کشیده و حلیه الطباع پوشید

توقیعات کسری

ف
۸۹۱۶۵۴۴۸
CALL No. { ج ۳۹ ت ACC. NO. ۲۹۵۴
ک ن
AUTHOR
TITLE توقیعات کسرویہ

ج ۳۹ ت
ک ن
ف
۸۹۱۶۵۴۴۸
۲۹۵۴
توقیعات کسرویہ

Date	No.	Date	No.

MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES :-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-book and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due.